**به نام خدا**

**و از حکماي بزرگ اسلام در قرن 6 میلادي ( 587 ه.ق) « مؤسس حکمت اشراق » ، شهاب مقتول و شیخ مقتول ،« شیخ اشراق » شیخ شهاب الدین ابوالفتوح یحیی سهروردي، معروف به**

**است. وي در دهکده سهرورد از توابع زنجان به دنیا آمد. شیخ اشراق، حکمت و اصول فقه را در مراغه نزد مجدالدین جیلی، که استاد امام فخر رازي نیز بود، فرا گرفت و در هکومت**

**تبحر و احاطۀ تمام یافت سپس به تفکّر و ریاضی پرداخت، و چند سالی را در عراق و شام به سیاحت و مطالعه گذرانید، چنانکه مشهور است در علوم غریبه نیز تبحر بهم**

**رسانید.سهروردي پس از تکمیل تحصیلات به اصفهان رفت تا نزد زهرالدین فارسی ، علم منطق را بیاموزد . او در همین شهر بود که براي نخستین بار با افکار ابن سینا روبرو شد و پس**

**از مدتی تسلط خاصی بر آن پیدا کرد**.**سهروردي پس از پایان تحصیلات رسمی، به سفر کردن در داخل ایران پرداخت و از بسیاري از مشایخ تصوف دیدن کرد و بسیار مجذوب آنان**

**شد. در واقع در همین دوره بود که به راه تصوف افتاد و دوره هاي طولانی را به اعتکاف و عبادت و تامل گذراند. سفرهاي وي رفته رفته گسترده تر شد و به آناتو می و شامات نیز**

**او را بسیار مهبوب خود نمود.در یکی از سفر ها از دمشق به حلب رفت و در آنجا با** "**ملک ظاهر**" **پسر** "**صلاح الدین ایوبی**" **(سردار معروف « سوریه » رسید و در این سفر، مناظر شام**

**مسلمانان در جنگ هاي صلیبی) ملاقات کرد. ملک ظاهر که محبت شدیدي نسبت به صوفیان و دانشمندان داشت، مجذوب این حکیم جوان شد و از وي خواست که در دربار وي در**

**حلب ماندگار شود.سهروردي که عشق شدیدي نسبت به مناظر آن دیار داشت، شادمانه پیشنهاد ملک ظاهر را پذیرفت و در دربار او ماند.اما سخن گفتن هاي بی پرده و بی احتیاط**

**بودن وي در بیان معتقدات باطنی در برابر همگان، و زیرکی و هوشمندي فراوان وي که سبب آن می شد که با هر کس بحث کند، بر وي پیروز شود، و نیز استادي وي در فلسفه و**

**تصرف ، از عواملی بود که دشمنان فراوانی مخصوصا از میان علماي قشري براي سهروردي فراهم آورد. تمدنی کهن است دسته اي از اقوام آرمانی که شاخه اي از نژاد سفید را دارا**

**بودند از شمال غرب به هند یورش بردند از سرنوشت آنها اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی آنگونه که مشخص است تمدنی قدیمی و کهن را دارا هستند و مذهب و اخلاق و فلسفه و**

**ادبیات این تمدن به درجه بالایی از پیشرفت رسیده بود** *.***اعتقادات قدیمی و آیین هاي پرستش آنها در طول تاریخ دچار دگرگونی و تحولات زیادي شد و شخصی که بیشترین تاثیرات**

**را داشت گوته بود که تعالیم او بعدها یکی از پنج دین اصلی جهان شد .کهن ترین آثار ادبی بخصوص اشعار را در این تمدن می توان در وداهاي چهارگانه یافت و ریگ ودا جنگلی**

**است که شامل سرود نیایش در ستایش خدایان گوناگون به خصوص خداي طبیعت که هویت هیچ یک از آنها به درستی مشخص نبود و مذهب غالب در آن آیین وحدت وجودي**

**هندوست و موضوع اصلی پرستش ، برهما یعنی ایزد دائم به ذات جاودانگی او است .کتب زیادي نیز وجود داشت که مشتمل بر مناجات و آداب هاي مذهبی و نیز بیشتر آنها تکرار**

**سروده هاي ریگ وداست . کتاب ها و سروده هایی وجود داشت که شامل سیال هاي نثري بود و همینطور در میان کتب آن ها کتاب هایی با تاریخ نامعلوم ولی جدید تر از کتب هاي**

**قبل یافت می شد که مطالب آنها درباره طلسمات ، وردها ، تسخیر انسان و جادوگري بود** *.***بخش عمده ادبیات هند را کهن ترین ادبیات آریایی یعنی سنسکریت تشکیل داده است و**

**تعداد بسیار اندکی از اشعار هندوها را پراکریت یعنی شکل بومی اي از سنسکریت تعلیق شده است .تاریخ ادبیات هند را می توانیم با توجه به اطلاعات اندکی که از آنها بر جا مانده**

**است به دو دوره تقسیم نمود یک دوره اي که به آن ودایی میگفتند و آثار این دوره عمدتاً از اشعار مذهبی و معنایی تشکیل میشد که این اشعار بسیار مورد توجه قرار گرفته بود و تا**

**مدت زمان زیادي تداوم یافت و دوره دوم نیز سنسکریت است که به علت توجه زیاد مردم آن تمدن تا زمان حال امتداد داشته است در این دوره شکل هاي گوناگون ادبی چون ،**

**نمایشنامه ، قصه هاي جن و پري ، داستان هاي پندآموز و داستان هاي عاشقانه و فلسفه تعیین و تمایز می یابد و همانگونه که بیان کردیم ماندگاري آن تا این زمان ادامه داشته است** *.*

**در این تمدن منظومه هاي حماسی از مسئله آثار غیر مذهبی به شمار می روند و شامل بسیاري از موضوعات اساطیري و دینی هندي می باشند و یکی از بلندترین منظومه هاي**

**حماسی جهان از میان تمدن هند برخواسته است که نام آن را مابهتران نامیده اند و شامل هجده کتاب است و مطلب اصلی و اساسی این کتاب که تمامی موضوعات آن حول مرور آن**

**می چرخد درباره نبردي است بر سر حکومت هند شمالی بین تئوریها که مظهر ظلم و شر و بدي است و پندوها که مظهر نیکی و خیر است بخش هاي دیگري از این کتاب را اساطیر و**

**رسالاتی درباره حقوق ، مذهب ، فلسفه ، موضوعات رزمی و دیگر موضوعات تعلق دارد که دخل و تصرف هاي بسیاري که در این منظومه به وجود آمده است باعث گردیده فهم آن**

**سنگین و گاه بسیار دشوار گردد . منظومه هاي دیگري در ادبیات هند وجود داشته که آنها نیز از اهمیت بالایی برخوردار بوده اند و مورد توجه قرار گرفته اند ولی همانگونه که بیان**

**کردیم این منظومه یکی از برترین منظومه هاي شناخته شده در جهان می باشد . در هند نیز نمایشنامه هاي بسیاري وجود داشته که باز هم چون بقیه موارد اطلاعات ناچیزي از آنها**

**وجود دارد و با توجه به اطلاعات اندکی که هست نشان دهنده این می باشد که نخستین نمایشهاي واقعی از مراسم پرستش پیشگو سرچشمه گرفته است . در آن زمان شاعر به معناي**

**واقعی کلمه وجود نداشت و تمامی نمایش هاي در تالار سیاست یا تالار رقص در معبد ها و زیر نظر فرمانروایان برگزار می شد و در زمان هایی که فرمانروایان جشن و سروري**

**داشتند تعداد افرادي را براي این کار در نظر می گرفتند که بتوانند آنها را با این نمایش ها سرگرم کنند و باعث تفریح و نشاط آنها گردند . نمایشنامه هاي هندي شامل شادي و اندوه**

**می شدند ولی تمامی آنها پایان خوشی داشتند هر نمایش با یک پیش پرده آغاز می شد و به چند صحنه و پرده تقسیم می شد. در میان مردم هند و به خصوص بزرگان آنها گفتگو هاي**

**زیادي شده است درباره این که چه چیزي باعث از بین رفتن نمایش هندي شد و همگی آن ها اتفاق نظر دارند بر اینکه احتمال آن استفاده توانگران زبان سانسکریت و پراکریت که**

**آن ها را یعنی سانسکریت را براي طبقه بالاي اجتماع و پراکریت را براي طبقه پایین اجتماع می دانستند این استفاده باعث از بین رفتن این هنر شده است . منشا بسیاري از قصه هاي**

**عامیانه اي که در سراسر جهان به شکل گوناگون وجود دارد و انتشار پیدا کرده است از هندي ها می باشد زیرا هندي ها در این زمینه بسیار خوش فریضه و پر استعداد بودند و مهم**

**ترین این قصه ها از جهت هدف هاي آموزشی و مذهبی بودند. غالب شاعران هند اشعار غنایی فراوانی می سرودند که این اشعار مورد توجه مردم بود و در این اشعار شور و زیبایی**

**موج می زد و بسیاري از اشعار دیگر بودند که سرشار از احساس بودند و در آن شیوه عشق ورزي به یکدیگر بیان می شد . و سنتی دیگر که در میان این مردم از گذشته ها بوده و تا**

**این دوره ادامه داشته و هندي ها آن را به نسل هاي بعد از خود و آیندگان انتقال می دهند برگزاري جشن هولی است که در آن پر از مناظر زیبا و رنگارنگ است و چشم را محشور**

**خود می کند این جشن باستانی است و روایت هاي زیادي درباره آن وجود دارد که امروزه به دلیل اینکه طرفداران زیادي پیدا کرده است به جشنی جهانی تبدیل گردیده و مردم**

**در تمام نقاط دنیا این جشن را برگذار می کنند این یک جشن بهاره است که هر ساله توسط هندوها برگزار می گردد هندوها این جشن را فرصتی براي خداحافظی از زمستان و سلام**

**دادن به بهار می دانند بهاري که خود مانند جشن هولی رنگارنگ و بسیار زیبا و باشکوه است .جمال عبارت است از هر کیفیت بسیطی که مثبت و مطلق باشد یا هر امري را که بیان می**

**کند بدون محرومیت بیان کند. در مورد صفت و اراده در خداوند، بعضی از قبیل اسپینوزا ذات خدا را تابع ضرورت ومطلق قرار داده اند و از او سلب اراده و اختبار کرده اند. لایب**

**نیتس به دنبال رهایی خویش از اسارت تفکر ارسطویی که کم و بیش حاکم بر متفکران پیش از او نیز بود، به تبیین نشریات جدید خود می پردازد. وي مسلح می پندارد که هر موجود**

**مخلوقی و در نتیجه مناد از اصل تغییر تبعیت می کند و این تغییر در هر یک از آنها از استمرار و دوام برخوردار است واین دگرگونی ناشی از درون خود منادها می باشد و نه از سوي**

**یک عالم خارجی، وي از این دیدگاه به اشیاء از دو جنحه می نگرد، یعنی هر چیز را در هر لحظه بین هست و نیست قرار می دهد و بسیاري را در وحدت و سالمی جستجو می کند .**

**همچنین لایب نیتس می گوید : ترکیب دال بر وساطت است و اگر جوهر مرکبی وجود داشته باشد باید جواهر بسیطی وجود داشته باشد .مطالعه متون فلسفی بازمانده از لایب نیتس**

**این نکته را روشن می کند که در فلسفۀ وي میان دو مفهوم جوهر و دینامیسم ارتباطی بنیادي برقرار است و ترك کامل مفهوم هر یک از این دو اصطلاح در فلسفۀ وي، بدون توجه به**

**آن دیگري ممکن نیست. لایب نیتس بر خلاف دکارت به هیچ روي نمی پذیرد که جوهري وجود داشته باشد که ذات آن صرفاً ارتداد محض باشد.لایب نیتس در تحریف جوهر جوهرها**

**یعنی خداوند می گوید او قادر مطلقی است که آفرینندة همۀ منادهاي دیگر تشکیل دهندة جهان است و هر کدام را به ذات یا طبیعتی مجرب کرده که بی همتا و منحصر بفرد است. از**

**نظر لایب نیتس مخلوق به خداوند وابسته است و خداوند همیشه نعمت هایی به مخلوقات می دهد و به طور پیوسته آنچه مثبت است، خوب و کامل است را براي او محیا می کند .در**

**تفکر لایب نیتس جنس امري پدیداري است و موجودات از اجزاء لایتجزي به نام مناد تکشیل شده اند . لایب نیتس همچنین، با استفاده از اثل هماهنگی پیشین بنیاد، وجود خداوند را**

**دلیل جدیدي » بنابراین ما « این هماهنگی کامل این همه جواهر متکبر که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند فقط ممکن است از یک علت مشترك ناشی شوند » به نحواخی اثبات می کرد**

**در اختیار داریم.برهان منظم یا نظام هماهنگی پیشین بنیاد دلیل تازه اي است بر اثبات وجود خداوند که تا کنون ناشناخته « براي وجود خداوند که داراي وجوه شگفت آوري است**

**مانده است، زیرا واضح است که توافق این همه جوهر با هم، که در عین حال هیچ کدام از آنها اثر مستقیم بر یکدیگر ندارند، فقط ممکن است ناشی از علت تامه اي باشد که تمام این**

**جواهر مشتکی برآنند.من کیستم ؟ من به کدام لحظات تعلق دارم ؟ من همیشه به عشق تعلق دارم .اینگونه می توانم خود واقعی ام را در زندگی جاري کنم من پنجره ي دلم رابه**

**ارامی به سمت زندگی باز می کنم نمی خواهم براي هزارمین بار بازهم دلگیر شوم زندگی با صدهزار جامعه به سراغ من می آید ومن با جانی شکسته مجبورم ملاقاتش کنم . براي**

**تفاخر بودن غم هاي جانگدازي را خورده ام خواهان تجریدي ترین لحظه ها بوده ام همیشه خواسته ام که چون اب باشم (ولو گاهی ) می خواستم بی فرم و بی رنگ باشم هیچ کس**

**نمی تواند زخم هاي وجودي مرا باور کند وبه تنهایی وجودي من یقین پیدا کند تجربیات زندگی مرا به مرگ بدل کرده است. شده ام یک کابوس محض ویک شوك عصبی . نمی**

**خواستم عقاب روزگار مرا به آسانی شکار کند .من تجسم تقلیل ناپذیر احساسات شاعرانه هستم. البته من مقبره ي آرزوهاي مرده هم هستم. به معنویت بود ونبود نیاز فوري دارم.به**

**عرفان شیرین عشق متمایل هستم. زنده و مرده ام عاشق است . حتی جنازه ام هم با صد هزار ناز نوستالژیک میدان داري می کند. حقیقت خالص نبودن گاهی مرا صدا می زند. من**

**مردي زلالم در طریق دلدادگی. ایستاده ام در نوجوانی خوش طبع خویش. حاضرم در کودکی بزرگسال و پخته مرامم. مرید دوران نوزادي ام شده ام. به آرامش دوران جنینی ام**

**به شدت پناه برده ام. آري میلیارد ها میلیارد چهره ي آبی در من است. مثل شاپرکی دلسوز به سروقت خبرهاي عاشقی می روم.مثل یک اسباب بازي خجالتی دنیا را به طور کامل**

**سیر می کنم. حتی به ژول ورن هم گشتن در دور دنیا را آموزش می دهم !من با شعفی نادر و استثنایی در این کهنه جهان نفس می کشم. مهر بان تر از تمام نسیم هاي بهاري عمل می**

**کنم .نوشتن خوراك من است . هویت من است .این همه پراکنده گویی در من چه می کند ؟ من دیوانه وار عمل می کنم پس هستم .کامل نیستم پس وجود دارم .از تفکر معاف شده ام**

**در اصل.! شاید من نوعی طنز تلخ شیرین هستم .مفصل ترین هیچ جهانم من .آشفته ترین سرو سامانم من .همیشه به خودم زندگی را تذکر می دهم .وسیع و بسیط و عمیق عمل می**

**کنم .شاد و پرشور و جوشان و درخشان ادامه می دهم .آیا نیاز است که نوشتنم را طولانی کنم ؟آیا کسی هست که کتاب وجود مرا بخواند ؟من در صدها همت پیر و جوان تثبیت شده**

**ام .آیا من کماکان تکراري هستم ؟ممکن است تولد صادق خویش را هر آن فراموش کنم .شاید زنده بودن خویش را هم انکار کنم .بهر حال نوشتن همیشه پربارم می کند . بی زوالم**

**می کند .شروعم می کند و تمامم می سازد . نیاز دارم به پرواز در آسمان شادي .می خواهم سهم من از بودن تصویر یک درخت توت باشد.طبیعت در وضوح محض سایه گستر شده**

**است . من براي سرودن شعر کماکان ناکام مانده ام .گسترش یافتن احساساتم در طبیعت است . روایت می کنم از طلوع روشنی طبیعت . همین الآن باید طعم شیرین بودن را احساس**

**کنم . دوست دارم از طریق سرمستی واژه ها دوباره باقی شوم . در مرگ خود به عاشقی رسیده ام . بالاتر از این زندگی ایستاده ام .فراترم از ادراك سازي در عرصه ي بود ونبود .**

**والاترم از تصور عالم امکان در روز مره سازي ها .رها شده ام از مرگ فرم زده .آیا می خواهم مثل یک سایه در وجود حاضر شوم ؟می خواهم آیا منزوي باشم ؟وتبدیل شدن به مرگ**

**در کوران ذوق زدگی ها .تا همیشه درخت بودن در گورستان ها .در تنهایی انسان به خزان رسیده ام .در انبساط محض به گورستان رسیده ام . با لبانی تشنه به جبر بیابان رسیده ام**

**.در ابتکاري فرسوده به باز ترین پایان رسیده ام . در تسلاي شادي به جمع سوگواران رسیده ام . در سیر وسلوك هنري تا کهکشان رسیده ام .من از خودم اشباع شده ام . وجودي**

**تازه می خواهم . من توانی براي انکار خودم ندارم .از مرگ و زندگی یک ابر اسطوره می سازم . تاریخ تولدم را یک قرار داد به شدت زمینی و روز مره می یابم . از هیجان هاي**

**شخصی ام به صداقت مغزم رسیده ام . در خواب هاي بی حسم شده ام حضور محض روان . من از تمام خامی هاي فوق الذکر باید رها شوم . از رقابت معنا گرایی و بی معنایی چه**

**می توان گفت ؟از مرگی که حاوي زندگی است چه می توان نوشت ؟ اگر دلی با غریزه ي مرگ پیش برود به کجا می رسد ؟ چه کنم در جسمی که با او بیگانه شده ام ؟با روانی که**

**حیرت زده به دنیا آمده است ؟با ناخود آگاهی که مرا به آگاهی نمی برد ؟با حافظه اي که مامن آلزایمر شده است ؟با حوادثی غربت افزا که به من منتسب شده اند ؟چه کنم در**

**اپیدمی روز مرگی ها ؟کاش همه ي دنیا فقط عشق بود . کاش مرگ شناسی را کمی زودتر می یافتم . من اما دیگر به هیچ حادثه اي بدهکار نیستم . دیگر در خودآگاه و ناخود آگاه**

**قابل صید شدن نیستم . کدام گیاه ویا حیوانی مرا صدا خواهد کرد ؟من در طلوع و غروب به تجلی نخواهم رسید .و کامیابی انگورها در خاطره بازي . در نوستالژي سازي و آواز هاي**

**در ختان . ووضوح پرواز در ملاقات با پرنده ها . می توانم در هستی تنهایی ام غوطه ور شوم . از خود بیگانه زاده شده ام من با ذاتی رنجور آواز لذت می خوانم . من از تمام خود**

**هایم عبور کرده ام . در این جهان یک بار زنده ام !آن هم در کابوس هاي خویش . یک بار به عالم ماده میهمانم !آن هم در قفس نسبت . در این دهر بحرانی قطرات اشک من کو ؟به**

**سوي مرگ ظاهري می دوم بی آنکه متولد شده باشم .به جهنم که یا در تنهایی بی عمق حاضرم و یا در جمع هاي تشنج آور . به جهنم که نسل قرص هاي اعصاب هنوز منقرض نشده**

**است . دیگر می توانم در جهان لاك پشتی خودم ادامه دهم . کدام حس تازه مرا از خودم می گیرد ؟ نوعی بی تفاوتی معصوم در من است . یک نوع بی خیالی غرور آمیز دارم . مرا**

**وحشت زنده بودن بیمار کرده است . حدوث بی معنایی چه فضایی است ؟ به سوي درد و تنهایی می روم . می روم به سمت سکوت . در پی گم شدن در افق . به خویش و غیر خویش**

**سفر می کنم . جهان واژه را به شدت در به در می کنم . پرواز می کنم در ارتفاعات مبهم . در ایضاح هاي مفهومی . می میرم در این حوادث محال و زوال . در مبحث مرگ و اموات**

**پیش قدم شده ام من . دیوانه شدنم پدیده ي پیچیده اي نبود . تنگ خلق شدنم محصول جفاي طولانی عشق بود .در اوهام خویش ادامه می یابم . مانده ام در بحران عینی وصیت**

**نامه نویسی . حتی در سکوت محض هم به زندگی نمی رسم . در من کدام دیگري به زنده بودن ارجاع داده شده است ؟ در کدام حادثه می توان به اختیاري فعال خود را آراسته**

**کرد ؟ وقتی اوج به کابوس تبدیل می شود چه باید بود ؟ وقتی دیوانگی در انبساط نباشد چه باید کرد ؟ پیوستن به مفاهیم و تصاویر و تفاسیر !ذوب شدن در طبیعت !تبدیل شدن ذهن**

**به گل ها و گیاهان . انحلال این من و منیت و من ها در عشق کامل . وحدث کثرت ها در خاك و افلاك . چه کسی می تواند این شکوه را تماشا کند ؟ با جبر فراگیر چگونه باید جهان را**

**نامگذاري کرد ؟ با اختیار مکانیکی چگونه می شود ادامه داد ؟ رها شده ام از گیرودار عدم ووجود . فنا شده ام در بقا . بقا شده ام در فنا . هستی شده ام در عین نیستی ام . هیچ**

**هیچی مرا جذب و یا دفع نمی کند . در غروبم صد شروع . صد طلوع نا خجل . در نبودم بود بودم . نفی و اثبات و قبولم . اصل عشقم و فرع جانم . من حضوري در استخوانم . من از**

**تهی بودن رها . جدا از سرشاري و برخورداري ام . سرگرم هستم به دلگرمی بودن . من از در خت زندگی بی نهایت سیب چیده ام ولذت برده ام .در پی کشف حالت هاي بهگزین**

**هستم . می خواهم به هزاران متافیزیک منظم دست پیدا کنم . چگونه است هستی را در یک احساس فانتزي پیدا کردن ؟نمی دانم این دیوانگی مستحدث چگونه حاصل شد؟آیا از ابتدا**

**عقلی جریان یافته بود ؟ این دلبستگی باستانی کی جوان بوده است ؟مادیات این جهانی را چگونه فهمیده ام ؟زندگی من چه مصادیقی را می پروراند ؟ ترس هایم کجا به پایان می**

**رسند ؟خودشناسی چیست ؟زندگی ذهنی چیست ؟تفریح دیوانگان چیست ؟انزواي درونی لذت می آورد .دیگر نمی خواهم زندگی را جدي بگیرم . اگر چه باور دارم که من با کلیت**

**زندگی و زنده بودن کار دارم . در امتداد ناباوري می میرند پرندگان خیال من . در ازدحام گنگ ترین آواز هاي جهان سکوت من هیچ می شود . زندگی با جهان هایی بسیار بر ذات**

**من تجلی کرد و مرا خوش خیال نمود . هیچ نمی دانستم که گهگاه ترین حادثه ي دنیا من هستم .خب از کوشش هاي ناقص خود چه خبر تازه اي بدهم ؟عادت کرده ام به این که نوشته**

**هایم مخاطبی نداشته باشند . یاد ندارم دگر خاطره هایم را . دوست نمی دارم من گریه هایم را . شعر ترین شعر شده ام در آغوش کوهساران و بهار . خیام نشده ام ولی دمی خوشم**

**با همین دنیاي بیقرار . امشب به هیجان هاي تازه اي مهمان شده ام . واژه هایی که امشب دارم می خواهند مرا دگرگونه تر فریاد کنند . از زندگی سخن نو ندارم براي خودم و شما .**

**نوشتن عین خودآزاري است در این غوغاي بی صدا . زندگی می کنم با همین نوشته هایم . مرگ را می توانم لمس کنم به راحتی . شاد شدن با هیچ وپوچ هم ممکن است در مسیر بی**

**خویشتنی . اجازه قید نکاح است که در آن باعث از هم گسستن پیوند زناشویی است و براي این شروطی گذاشته شده است هر چند این امر باعث تزلزل خانواده ها می گردد و به هیچ**

**عنوان مورد پسند خداوند و قران نمی باشد اما امروزه آمار زیادي در باب طلاق وجود دارد و البته شکی در نامشروع و جواز طلاق است اما گاهی در اثر عوارضی واجب تعیینی**

**می باشد که ایقاع یکی از عوارض طلاق است که می توان گفت یکی از روش هاي دوران حاکمیت براي آزار دادن زوج بوده و این روش را سرمستانه دشنام می کردند و با این کار**

**نیز همسرانشان را می خواستند از ازدواجی دیگر دور نگه دارند ولی بخاطر در تنگنا قرار دادن همسران عده اي معتقد بودند که محکوم باید مرد را به زندان بیندازد یا او را اختیار**

**در طلاق زن نماید اگر زن از گفته خود پشیمان می شد و قصد برگشت به سوي همسرش را داشت باید کفاره قسمی را که خورده بود پرداخت می کرد تا بتواند به همسر خود رجوع**

**کند و اگر قصد بر طلاق می شد زن هم باید هم چون زنان دیگر عده طلاق نگه می داشت . طلاق از نظر خداوند امري ناپسند است که اسلام با تدبیري که در طلاق اندیشیده سع ی**

**بر کاهش آن داشته است و به دنبال تحکیم نظام خانواده بوده است . در قدیم گویند که حتی نام بردن از آن عرش خدا را به لرزه در می آورد . هر چند عده اي فکر م ی کنند**

**طلاق جزو عقود است اما دچار خبط شده اند چون طلاق یک ایقاع است و تنها ایجاد در آن کفایت نمی کند و بر اساس صیغه خاصی صورت می گیرد که این صیغه باید جاري گردد تا**

**طلاق حتما صورت گیرد و براي جاري شدن این صیغه حتما شهودي لازم نیست علاوه بر این براي طلاق شخص طلاق دهنده باید بالغ و عاقل باشد یعنی اگر شخص دیوانه زن خود را**

**طلاق دهد صحیح نیست و طلاق دهنده اختیار طلاق داشته باشد یعنی کسی او را مجبور به طلاق نکند طلاق شرایط زیادي دارد که طلاق دهنده و طلاق گیرنده بای د تمام ی آن را**

**رعایت نمونده تا بتوانند به راحتی از یکدیگر جداشوند اصل در اسلام این است که مرد زن را طلاق دهد اما گاهی شرایطی به وجود می آید یا زن درعسر و حرج و تنگنا قرار م ی**

**گیرد که می تواند تقاضاي طلاق نماید وبر خلاف میل مرد دادگاه حکم به جدایی زن و مرد دهد و در اینجا دادگاه مرد را اجبار به طلاق زن می نماید و اگر مرد حاضر به طلاق نشد و**

**در جلسات حضور به هم نرساند دادگاه با مشخص کردن تمامی شرایط زن را طلاق می دهد زن در هنگام جاري شدن صیغه طلاق باید از حیض و نفاس پاك باشد و نیز زن باید عده**

**نگه دارد و این عده دو طهر است آنها مکان هایی را ممنوع اعلام کردند براي ورود افراد . افراد قبیله ها از آنها می ترسیدند وآنها را جادوگر و ساحر می نامیدند آنها حتی**

**میتوانستند افراد را از قبیله ها دور کنند یا دشمنان قبایل را بشناسند وبه قبایل چهره واقعی آنها را نشان دهند. با گذشت زمان و تعادل آن از جادوگران و ساحران روحانیون پدید**

**آمدند که قدرتی کمتراز جادوگران و ساحران ما قبل خود داشتند و می توانستند چون پیشینیان خود از رعد و برق آتش بر افکنند . درآیین هاي باستان روحانیون زیادي وجود**

**داشتند که تاثیر کذاري زیادي بر فرهنگ و اندیشه قوم و ملل خود داشتند و می توانستند با سلطه اي که بر روي افعال افراد قوم و ملل خود دارند آنها را به هر سمت و سویی بکشانند**

**.روحانیون فرمانروایان و پادشاهان را چنان مقدس جلوه می دادند که در باور کسی نمی گنجید و با فروتنی از آنها اطاعت و فرمانبرداري نمی کردند .پیدایش هر درس و اعتقاد و**

**باوري سال ها زمان میبرد تا سیر تکامل را در پیش گیرد . برخی اندیشه هاي منصوب به این روحانیون در میان مردم رواج داشت .ادیب بود ولی شرور عادتی درخو ي او وجود**

**نداشت مهربانی نداشت به دبیري مشغول بود. درتدریس و علم اندوزي سخت گیر بود و مرحمی نداشت گویند هیچ راهی نیست براي عطوفت ومهربانی او ، اما کسی ندانست در پشت**

**این ظاهرسخت و سنگ قلبی مهربان نهفته است .درپشت پنجره ایستاده و نظاره گر تماشاي آسمان، شب پیش و مقداري هم صبح آن روز باران باریده بود وهیچ چی ز، زیباترازآب ی**

**آسمان لاجوردي وسبزي که باران خورده نیست دراین زمان کودکی بازیگوش غرق درکودکی ها بازي کنان می آید سنگی در زیر پایش باعث زمین خوردن او و برخورد سرش**

**باسنگ میشود با دیدن کودك از پشت پنجره شتابان به سوي او می دود واو را بغل کرده و به طبیب می رساند . مادرکودك ضجه زنان و ناله کنان و دست به دعا گوشه اي نشسته ای ن**

**کودك فنا رفته آشوبی درددل همه انداخته اما در وراي ناامیدي خدایی هست. مادرکودك باچشمان اشکی غرق درخواب در بالین کودك زیباروي و بازیگوش خود نشسته و اما این**

**ادیب شرور خوش قلب چشم بر روي هم نگذاشته ودعا برلب درانتظارصبح، صبح نزدیک میشود نسیم سحري می وزد ناگهان فریادهاي هماهنگ الان ازهرگوشه بال می گشایند و بزم**

**وخوش آهنگ فوج می افکند و پژواکی می شود برهوش کودك کما رفته و چشم میگشاید این کودك زیباروي بازیگوش غم نشانده بردل همه وامیدي هست چون خدایی هست .به**

**نظر می آید که خط بومی دست کم مدت نیم قرن شناخته شده بوده ووجوب داشته تا اینکه براي نوشتن زبان رومی محلی به کار گرفته شده است دلایلی براي این باور وجود دارد**

**که در طی آن دوره پنداري زیادي ادبیات لاتینی پدید آمده بوده است به هر تقدیر دانش ایرلندي در قرن هفتم دانشی جاافتاده و معرف بوده است و در این زمان بی اغراق از**

**آنچه در بریتانیا وجودداشته پیشی گرفته بوده است اما تعداد عمده تاریخ ادبیات دو کشور را باید در دوره بعد از آغاز نوشتن به زبان مجلل ورومی جستجو کرد این روشن است که**

**در قرن هشتم و نهم فعالیت عظیمی در نوشتن ادبیات ایرلندي عام از دنیوي یا مدنی پدیدار شد و حال آنکه قواعد رضایت بخشی وجود ندارد که نشان دهد مقدار متنابهی از ادبیات**

**ویلزي در این روزگار بنوشتن درآمده باشد نوشتن ادبیات غیردینی ایرلندي می تواند تا حد زیادي رهنمون فیلی ها باشد قبلا اشاره کردیم که از مفاد کتاب دروییم اسخنته چنین می**

**آید که نوشته یک فیلی است نه تالیف یک روحانی ادبیات دینی ایرلندي سبقه پنهان مسلکانه داردعناصر پهلوانی در آن اندك است ولی خدایان و الاهگان در داستان ها نقش**

**سربسته اي دارند مطالب زیادي درباره فرا بینی ها حرمت هاحضور مجدد و تجسم به صورت هاي دیگر و موضوعات دیگري که می توان انتظار داشت خوشایندیک فیلی بوده است در**

**آنها به چشم می خورد اکنون فیلی ها در اصل پیش بین وعیبدان بودند وتقاضا بارشدوپیشرفت کلیسا می بایست احساس کرده باشند که موقعیت شان به خطر افتاده است اما اینان بر**

**خلاف دروییدها که از صحنه ناپدید شدند با کلیسااز درخواهش درآمدند و مقام خویش را به عنوان نوعی ادیب یا ادب مدار حفظ کردند و بنا بر یک داستان ضایع در شوراي دروییم**

**کتادر 573 کوششی براي سرکوبی آنها به عذر خودستایی وتفنن و تماشا هاي مقسطشان به عمل آمد اما به قدیس کلمبا به سود آنها مذاکره کرد و از نابودي نجا تشان داد گویند**

**مجموعه مدیحه قدیس کلمبا را دالان مک فورگل فیلی به یادبود این واقعه سرود. تواند بود که همه فیلی ها در این زمان با کلیسا از در آشتی در نیامده باشند این چیزي است که**

**دست کم از داستان ها و اشعار مربوط به مونگان که درباره اش ظاهراً آخرین سنگرگاه دین کهن بوده بر می آید با این وجود باید در نظر داشت که اشعار منسوج در سفر بران به وزنی**

**است که از اوزان شعر رومی احتباس شده است و این خود نشان می دهد که حتی در چنین محیطی چندان از تقصیرات رومی آزاد نبوده است گمان می رود که میان فیلی ها به طور**

**کلی و کلیسا یک نوع مزایده به عمل آمده بوده است اما نمی دانیم که چنین مناقصه اي بر مبانی رمزي گذاشته شده بوده است یا نه .به فیلی ها اجازه داده شده بود که روایات خود**

**را درباب خدایانشان نگه دارند و آنها را به نوشتن در آورند اما دیگر آنها را چنان عرضه نمی داشتند که پرستیده می شوند وواژه ي خدا را نیز براي آنها به کار نمی بردندنتیجه این**

**مبالغه آن است که ایرلند بیش از هر کشوري در قاره اروپا به استثناي یونان گنجینه اي غنی از روایات مربوط به دوران شرك را حفظ کرده است زیرا فیلی ها بدون تمدید آماج ترین**

**و مخدوش ترین طبقه مردم در آن کشور بودند عنان می رود که تعلیم و تربیت آنها از جنبه نظري کاملا شفاهی باقی مانده بوده است البته به استثناي یادگیري خط گام اما از نقطه**

**نظر واقعیت در قرن دهم آنها اغلب مبدا دانش هاي رومی و بومی بودن و لذا می بایست بسیاري از اطلاعات خود را از کتاب ها کسب کرده باشندما در فصل نوزدهم مجمل تر**

**ومشروع تراز آنها گفت وگو خواهیم کرد آنچه در اینجا باید بر آن تأکید گذاریم نقشی است که این طبقه در تاریخ ادبیات ایرلند بازي کردند در ویلز ما طبقه اي از خنیاگران گران و**

**رامشگران یا شاعران رامشگر را می بینیم که در قرن ششم با فیلی ها شباهت بسیار زیادي داشتند امکان زیاد دارد که فعالیت هاي ادبی در میان شاعران رامشگر یا بارد هاي بریتانیایی**

**زودتر از فیلی ها شروع شده باشد اما اگر چنین بوده باشد باید گفت که شرایط سیاسی و دوران فعالیت آنها را کوتاه ساخته است زیرا حقیقت این است که اندکی بعد بهترین سرزمین**

**هاي بریتانیایی از دست رفت قواعد فضاحت بخشی در دست نیست که نشان دهد شاعران یا بارد هاي خود ویلز به تزویج و ارائه ي نوشتن پرداخته باشند مگردر دوره هاي بسیار بعد**

**هیچ شاهدي در اسناد یونان قدیم وجود ندارد که حاکی از یک نفوذ خارجی و عظمت و شدت نفوذي که روم در تاریخ ادبیات اروپاي شمالی گذاشت باشد با وجود این هم شکل و هم**

**نامه اي حروف نشان می دهد که یونانیان الفبایشان را از مبانی نامی شمالی از قرار معلوم الفباي فنیقی گرفته اند. درعصر مفرغ یک نوع خط متفاوت که هنوز خوانده نشده دست**

**کم در کرت رایج بوده است اما اکنون عقیده کلی بر این است که این خط بدون آنکه نفوذو تاثیري بر خط و نوشتار دوره تاریخی بگذارد از میان رفته است در حقیقت احتمال دارد**

**که حتی پیش از آنکه این خط پدید آید آن از میان رفته بوده است الفباي دوران تاریخی در بخش هاي مختلف جهان یونانی با یکدیگر اختلاف غامض داشتند ولی ظاهرا همه از**

**اصل زوائدي بوده اند تنها در قبرس تا برسد به قرن چهاردهم خط کاملا متفاوتی که صورت هجایی الفبایی داشته به کار می رفته است ما نمی دانیم که آیا آیا این خط به ترتیبی**

**باخط ماقبل تاریخی کرت ارتباط داشته است یا نه.مسئله اي که بالاخره مورد علاقه و توجه ماست استفاده از نوشتن براي مقاصد ادبی است اکنون عموما عقیده براین است که آثار**

**شاعران قدیم یونان از جمله هومر و هسیود از همان ابتدا نوشته شده بوده است البته معناي این سخن آن است که نوشتن از زمانی به قدمت قرن هشتم قبل از میلاد یا پیشتر به مقدار**

**زیاد متداول و امري مستقل بوده است.اما اسنادمرجوع واحدو گواهی که این عقده رتوصیف و تکذیب کند به ما عرضه نمی دارد. ممکن است نوشتن حتی در قرن نهم قبل از میلاد**

**امري شناخته شده بوده است اما به نظر می آید که تا قرن پنجم دامنه کاربرد آن تنها اندکی گسترده تر از خط و کتابت رونی در شمال بوده است. ادبیات مرسوم معمولا با نوشتن**

**قواعدآغاز می شود .در انگلستان وضع چنین بود در شمال ظاهراً در سوئد و دانمارك و نیز نروژ و ایسلند و احتمالاً در ایرلند هم کاربر همین نسج بوده است .دریونان گویند که**

**نخستین قوانین مکتوب به وسیله ي زالئو کوس براي لوکروي اپی زفوریوي درجنوب ایتالیادر حدود سال 660 قبل میلاد فراهم آورده شد درآتن نخستین قوانین مکتوب ظاهراقوانین**

**درآکون بوده که در 621 قبل میلاد وضع گردیده است عقیده بر آن است که بسیاري از شهرهاي دیگر نیز قوانین محبوب به خود داشته که در همان زمان به نوشتن در آمده بوده**

**است اما از قوانین که بگذریم از آثار مشهور دیگر پیش ازنوشته هاي فلاسفه اي چون فره کودس وآناکسی ماندروس کسی ماندکه اندکی پیش از 550 قبل میلاد رونق داشتند چیزي**

**به ثبت نیفتاده است بدون شک توانایی داشتن براي خواندن و نوشتن در قرن هفتم قبل از میلاد امري شایع بوده است امکان داردکه اشعار را مانندسوناتورك اثراگیل بیش تر**

**می نوشتند اما ما معتقد نیستیم که در این تاریخ و زمان نوشتن وسیله پخش و اشاعه شعر بوده باشد.نوشتن احتمالاً براي انتشار جریان ادبیات منظوم اگر بخواهند الفاف ورسالات**

**نویسنده عینامنتقل گردددرتماثل با داستان ضروري است .دست کم ماازهیچ استثنایی در این زمینه به جزآثارمربوط به مراسم و شعائر دنیوي که به وسیله دستگاه پریستاران محفوظ**

**مانده است خبري نداریم اما ظاهراً شعرراآسانترمی توان حفظ کرد و بعد از پیدایش وبه وجود آمدن مهارت کتابخوان تنها از این طریق بوده که شاعر وگوینده امید می داشته عین**

**سخنان اواشاره وانتشار یابد.اشعارسولون،تیرتائیوس، و دیگران باقی است که در روزگار آنان اوضاع و احوال دریونان چنین بوده است.براي وجود یک جماعت خواننده تنهاعلم به**

**خواندن و نوشتن کافی نیست. باید مواد و مطالب نوشته شده مناسب و فراوان هم وجود داشته باشد. اما بسیار جاي تردد است که قبل از پایان قرن ششم قبل از میلاد دریونان چنین**

**وضعیتی وجود می داشته است.قوانین رابرروي تخته پاره ها یا چوب یا صفحه هاي سنگی می نوشتند. براي احتیاجات ناماندگار، چنانچه دیدیم، چرم یا جزئی پوست،علاوه برلمحه**

**هاي چوبین که ظاهرامتداوم تر بود،به کار می بردند اما دلیلی بر تصور اینکه اینها چیزي شبیه ورقه هاي پوست گوساله یارقهابوده آن که در دوره ي رومی ها ودر قرون میانه نقشی**

**سقیم در تاریخ ادبیات داشتند وجود ندارد.رق از ابداعات و اختراعات قرن سوم قبل از میلاد بود ،وازعورت و نیاز به یافتن جانشینی براي پاپیروس که در این زمان به علت سرعت**

**تقاضا بسیارگزاف به دست می آمد پیدا شد. ازقرن پنجم ،و در حقیقت احتمالاً از قرن ششم به بعد ،پاپیروس ماده اي بود که به طور منظم براي نوشتن مقاصدعربی به کار می**

**رفت.براي ماااجباراست قبول کنیم که هرودوت نسج مزبور و خشها و پدیده هایی را که نقل کرده در اختیار نداشته است اما ادله ي ما بر آن است که حتی در نزد ادیبان سرشناس قرن**

**پنجم قبل از میلاد گفتار و حافظه در قیاس با نوشتن اهمیتی بیشتر از آنچه در نزد ما دارد داشته است و این درباره هرودوت هم صادق است .حتی اگر اطلاعات او مبتنی بر نسخ مکتوب**

**بوده خواه به زبان اصلی یا غیر زبان اصلی براي او کم زحمت تر بوده که اشعار را به حافظه بسپارد تا به کتابت درآورد باید یادآور شویم که وي مرتبا نام هاي دوري وآیولی را به**

**صورت ایونی آنها ذکر می کند. نمونه هاي خوبی از این را می توان در نسبنامه هاي طولانی پادشاهان اسپارت که در کتاب هفتم فقره 204 کتاب هشتم فقره 131 ثبت کرده است**

**موازنه کرد .نویسندگان دیگر از این هم نامطمعن ترهستند توسیدیدباطنااغلب اوقات صورتهاي محلی را حفظ می کند. اما صورتهاي ترجمه اي همه جا در کتاب او فروزان است و**

**بدون شک طرز استعمال زبان گفتاري عاري را منعکس می سازد. براي حفظ باقی ماندن متنهاي دوري وآیولی، ما از آغاز مرهون واعظان حرفه اي هستیم . زبان اشعارهومري**

**مرجوعی است که اغلب و به تمثیل مورد بحث و گفت وگوقرار گرفته است، ودراینجا غیر ممکن است که مابجزبیان عقیده اي بتوانیم بدان بپردازیم. این اشعاردرسرتاسر دنیا ي یونانی**

**معروف بودند . و زبان و شیوه کهنه آنهااغلب در کتیبه هاي شاعرانه بازبینی شده است. ما نمی توانیم باور کنیم که آنها معمولا به صورت بیگانه اي از زبان بلاغت شده یا فرا گرفته می**

**شده اند. این واقعیت که زبان کتیبه هایی که صورت ها وعبارات هومري رادربردارندهمیشه به زبان محلی هستندخواه این زبان محلی دوري باشدیاکورفویاایونی ناکسوس گواه فعلی**

**برمعکوس بودن موضوع بالاست.شواهدي درتاکیدهمین امرازصورت نامهاي پهلوانی قائدمی شود.بویژه نامهاي روي ظروف نقاشی شده، در ترکیب موضوع در همین ام از صورت نام**

**هاي پهلوانی می شود به ویژه نامه هاي روي ظروف نقاشی شده که در اینجا نامها بر روي پیکره اشخاصی که روي ظرف نشان داده شده آن نوشته شده است.صورت ازقرارمعلوم**

**خالکیدي ائی نیس نیزبامتن مانمی خواندوسازگاري ندارد.متن ماخودصورتی را که اشعار بدان صورت معروف بوده اند اشاره می کند .اصل آن را داستانی که نویسانیدن اشعاررابه**

**پیسیستراتوس نسبت می دهدبه سهورضایت بخش توجیه می کند.تنهاایرادجدي براین داستان آن است که شاهدي براي آن پیش از زمان سیسرون کیکرووجودندارد. به هرحال به**

**نظرماکاملاً غیر ممکن می آید که پیش از نیمه قرن ششم ق م نوشتن به این پایه ووسعت انجام گرفتنی بوده باشد.فراتر از این ما حاضریم بپذیریم که متن کامل مکتوب اشعار از زمان**

**متاثرتري است تا آنجا که ما می دانیم از قرارمنظوم این بر اثر برکت کار بوده که هیچ متن دیگري هرگز به نوشتن در نیامده است .هرچند در ایتالیا اشعار هومر ظاهرا به صورت**

**شفاهی باقی ماندند و آن قدربر سر زبانها ادامه یافتند تا بر شعر لاتینی اثر گذاشتند. اما عقیده ما درباره زبان اصلی این اشعار بر آن است که تنها از طریق پیگیري عنصر بیگانه اي که**

**در متن ما نهفته است و به زبان آیولی آسیا تنوع دارد می توان به این مسئله پاسخ گفت. اگر می توانستیم تمرین هاي این اشعار را که مثلاً در اسپارت یاکورفو در گردش بوده است به**

**دست آوریم بدون تردید در آنها به همان عنصر بیگانه که در یک متن متن دوري نهفته است بر می خوریم .ما شاهد و نگاه رضایت بخشی که بر حضور عناصر ایونی حقوقی در متن ما**

**دلالت کند در دست نداریم اما در مورد تاریخ ثانویه این اشعار مسائلی است که می بایست به آن بپردازیم. درویشی و بخشندگی ملالی است بس گران قیمت آنان که سرگشته و**

**آشفته دل نیستند و این در حال خود نمی یابند دشواري هاي بسیار در پیش خواهند داشت این پندار در سر دارند که دانایند و از همه چیز آگاه حال آنکه هیچ نمی دانند آنان که باور**

**دارند روشی در نزدشان است به راستی در رنجی صد چندان پاي در زنجیر دارند و سد وبندي گران در راهشان است دانایی و روشنی شان تهی سایه است و در پندار درواقع امر از**

**روشنی بهره اي ندارند آنچه روشنی می نامند جز نادانی و سماجت هیچ نیست.نزد انسان سبک مغز و بی خرد همه چیز و همه کس بس عیان است و بی شبهه .آشکار و بی گمان در**

**این معنا که او را از فهم و عقل و فراست بهره اي نیست که احوال سرگشتگی و دل آشفتگی را دریابد .غوطه خوردن در احساس گرفتگی محتاج صداقتی است بس عظیم و تنها آنان که**

**از هوش بهره دارند در درك این حال سهیم اند.حال آنکه آدم هاي میانمایه و معمولی تبسم بر لب دارند و خنده زنان بر ثروت وشوکت خود می افزایند و در تقلا و کشاکش قدرت و**

**شهرتی فزونتر به گذران عمر مشغول اند.اگر آنها را بنگریدشاید قدري غبطه خورید که چه اندازه به خود مطمئن هستند و چه سان سر مست و شاد .بساکامیابی شان را در نظر آورید**

**و ثروتی که هردم انباشته می کنندوقدرتی که دم به دم فزونتر می شود وآوازه شان که آفاق رادرمی نورددوآنگاه لختی حس شک دردلتان جوانه زندکه چراچنین سرگشته اید**

**وپریشان احوال وآنان چه سان بی گمان درزندگی خویش اند.هدفی دارندومسیري وراه وصول آن رانیک می دانندوتمشیت امورمی کنند وزندگی راسرد می گذرانند وهم اکنون**

**شاهدمخصوص رادرآغوش دارند.سبکبال پاي برنردبان دارندوفارغ ازهرچیزآن رادرمی نوردندوتودرجاي خویش کماکان سرگشته وحیران ایستاده ودرسکوتی که:چه بایدکردو**

**چه نباید ؟حق کدام است و باطل چیست ؟اما این دري است که هماره بر یک پاشنه چرخیده است .میانمایگان آسوده خاطر ند و در اوج اطمینان و بی شبهه و در این میانه تنها آنانی**

**که هوشمندند گرفتار پریشان حالی و دل آشفتگی اند.دلپریشی به راستی محالی است پر بها .قال و مقالی است که می گوید از میانه ذهن کورسو راهی هم عیان نیست . اگرتو چنان**

**که میگویی بسی آشفته ام به راستی دل پریشی و سرگشته اي ازموهبت وفکري عظیم برخوردارگشته اي.هم اینک امکانی باورنکردنی وگوهري بس پرشتاب دردامن داري و در**

**آستانه بیکرانگی به تردید ایستاده اي .اگربه تمام معنا آشفته دل و سرگشته اي تو را مژده می دهم که ذهنت توانش از کف داده و رو به تکمیل است .اکنون دیگر ذهن قادر به فراهم**

**آوردن هیچ فعلیت و امر مسلمی براي تو نیست .هر دم که می گذرد به مرگ و زوال ذهن نزدیک تر می شویم و این بزرگترین حادثه اي است که می توان در حیات کسی سراغ گرفت**

**.وچه کلام محبتی زیرا در آن دم که در یابی ذهنت پریشان است و به دشوار را ه می توان از آن گذر کرد تا کی خواهی توانست بدان چنگ اندازي و دستاویزش کنی ؟دیر یا زود**

**باید آن را به حال خود واگذاري .حتی اگر رهایش نکنی روزي خود ذهن تو را ترك خواهد گفت .آشفتگی ات چندان روان فرسا و گران اصل و از حد فزون خواهد شد که همان**

**سنگینی سبب فروچکیدنش از هست راستین ات خواهد بود .و آن دم که طومار ذهن در هم پیچیده شود آشفتگی و چیرگی پا پس می کشد و از میان برمی خیزد .نمی گویم که به**

**اطمینان خاطر می رسید چرا که آن هم واژه اي است که فقط در دنیاي ذهن و ذهنیات اطلاق دارد .آنگاه که گرفتگی و دل سپردگی وجود دارد می توان از یقین و بی گمان شدن**

**سخن گفت و آن دم که آشفتگی روح از میان می رود امور مسلم و فعلی نیز رنگ می بازد .تو فقط به جاي خویشی و هست آلوده خود را چنان که باید در می یابی بی آنکه پریشان**

**دلی آشفته ات کند یا در برکه اشتقاق غبطه خوري.در آن لحظه موعود فقط روشنی و شفافیت است که دل بستگی ات را فرسایش می دهد شفافیتی به غایت دل آویز که فیض الوهی**

**است.زیباترین لحظه در زندگی انسان که نه رشکی می آزاردت و نه به یقینی در آسایشی .آیینه اي را ماننده اي که آنچه را که هست باز می تاباند و در آن حال نه راهی به جایی**

**یافته است و نه پنداري براي انجام کاري بی هیچ فرجام و سرانجامی .حضورت رابه تمامی در آن لحظه درخواهی یافت حضوري در لحظه بی هیچ حد و مرزي .آن دم که ذهنی در**

**کار نیست از هیچ آتیه اي نمی توان سراغ گرفت و برایش برنامه اي ترتیب داد .آنگاه که آن لحظه تجلی گاه هر امر ممکنی شود و همه چیز در آن نمود یابد خود آن لحظه تمامیت**

**هست تو خواهد بود. کل آفرینش در آن لحظه تلازم می یابد وآن دقیقه.دقیقه اي است به غایت معنادار که ژرف است و بلندایش ناپیدا راز آلوده است و سراسر شور و حدت آتشین**

**گونه است بی واسطه و سخت ملموس .برتو هجوم می آورد و مجسم می شوي و دیگر گونه ات می کند .اما من نمی توانم آن اطمینان خاطري را که درپی اش هستی برایت فراهم**

**کنم. امن خاطررا سامانه هاي باور بنا می کنند .بی گمانی و قطعیت جز مرمت آشفته حالی هیچ نیست پریشان حالی وآن دیگري ندا در می دهد که غم به دل راه مده و چه با افتخار**

**هم می گوید. با دلیل و برهان مجابت می کند و بر آن است تا مرهمی بر دل ریشت بیابد و آن را با پوششی ظریف و زیبا مجبور می کند و چه مطبوع حسی که بر جانت می نشیند. اما**

**افسوس که چه زود میگذرد چرا که آشفتگی و پریشانی دل در تو یقین است و از آن آسوده نخواهی بود و از این روست که مردمان سخت در پی سامانه هاي باور و آموزه هاي فکري**

**اند. به راستی از چه سبب عمر گران مایه راصرف سامانه ها و آموزه ها می کنند؟ دلیلی دارد بس عیان . جملگی سرگشته اندو حیران و مشتاق و در انتظار کسی که بی گمانی را بر**

**ایشان تحفه آورد. آن کس می تواند کارل مارکس باشد یا مائو توسه تونگ یامانو. هر کس دیگري هم می تواند در این پایه جاي گیرد و آن ارمغان به همراه آورد و هر زمان که**

**روزگار دهشت بار جولان از راه رسد هر انسان بی مایه و تهی مغزي که خیره سرانه فریاد می کشد و دلیل می آورد و می تواند بی گمانی را مدعی شود و بدان وانمود کند سرکرده**

**و علمدارتان خواهد بود.از این روز که آدولف هیتلر ها وژوزف استالین ها و موسولینی ها چنان نفوذي یافتند و گرانپایه گشتن. همواره این شگفتی بر جاي بوده که چراآدلف ه یتلر**

**توانست بر نژاد هوشمندي چون ژرمن ها حکم راند و آنان را در سیطره ي خود اسیر کند؟به راستی چرا؟این حقیقت که مارتین هایدگر در مقام یکی از بزرگ خردورزان این عصر از**

**حامیان آدولف هیتلر بود چون معما جلوه می کند. استادان بزرگ علم و فن از مهم ترین دانشگاه هاي آلمان به حمایت از هیتلر برخاستند چرا؟چگونه این امر امکان یافت؟و حال آن**

**که هیتلر آدمی بود بی مایه و تهی مغز و نا فرهیخته که از ادب و فرهنگ بی بهره بود اما چیزي در او بود که آن استادان و مردمان باهوش عاري از آن بودند و بدان نیازمندند .**

**آنچه او داشت بی گمانی مفصل بود انسانی سبک مغز وکم خرد است لیک سخنش را بی هیچ اما و اگري فریاد می کندو چنان به گفتار می آید که گویی از همه چیز آگاه است . آدم**

**ابله و بیگانه اي است اماغرورش تأثیري سترگ براحوال آدمیان داشته و خط سیر تاریخ بشریت را دیگر گونه کرده است جاي عجب نیست که از چه سبب ژرمن ها چنین شیفته**

**اوگشتندوبه تحسینش برخاستند. آنان مردمانی هوشمند بودند. ازهوشمندترین انسان هاي کره ي خاك و هوشمندي همواره پریشان دلی به همراه دارد.سروراز توفیق هیتلر نیز**

**دراین بود.هوش و ظرافت دلداگی به بار می آورد و آشفتگی سبب ترس است و اضطراب .تودیگرنمیدانی که به کدامین سو باید قدم نهی و کدامین کاربایسته است که انجامش دهی**

**وآنگاه در پی یافتن پیشوایی به هر سو دوان خواهی بود. در جستجوي کسی که راهبرت باشدچون شوریده سران به هرجاروانی،آنکس که بی هیچ چون وچرایی قاطعانه هرسخنی**

**را مدعی باشدوآن را اثبات کند. آن دم که آدمی به پریشانی دل مبتلا شود چون نخجیربه دام ذهن هاي پست و بی مایه می افتد.آن ذهن پرشورصید ذهنی زشت روي هست از**

**آنرو که ذهن کوته نظرازحال آزردگی و سرگشتگی بی خبر است. انسان هوشمند در تردید است و به تماشا نشسته و در اندیشه اي ژرف در تب و تاب است و آن هوشمند را هیچ تب**

**وتابی نیست ودرنگی نمی کند. آنجا که فرزانه اي به خفا به گفتار در می آید، ابلهان فریادبی گمانی سر می دهند.لائوزه راسخنی است که می گوید:شایدشکاك ترین آدم روي زمین**

**منم .جزمن گویی همگان سخت بی گمانند.لائوزه راازنعمت هوشمندي چندان بهره اي بود که نمی توانست از چیزي بی گمان شود.اگرذهن خودراسوا کنی نمی توانم توراوعده بی**

**گمانی وقطعیت دهم.تنهابه یک چیزبشارتت می دهم وآن اینکه به پاکی خواهی رسیدوروشنی خواهی یافت و شفاف می شوي.قادرخواهی شدتاچیزهاراچنان که هست ببینی وادراك**

**کنی.نه پشیمان خواهی بودونه بی گمان.بی گمانی وپشیمانی دوروي یک سکه اند.اماتودردقیقه اي آتشین وبس زیبا خیره خواهی بودوجهانی که درآنی نیز چنین خواهد بود از**

**عشقی که در وجودم جوانه می کشد با هزاران پند با دنیاي بیرون در هم بافته و پیوسته آن است و در همان حال « ، عشق برخاستن : گفتاري در باب عشق . چنین پریشان بوده اند که**

**معناي سخنتان را به خوبی در می یابم که گفته اید باید به تمامی در درونِ خویش مستقل بود؛ حال اگر کسی و چیزي قلمداد آن عشق نباشد و لذتش را نچشد چه بر آن عشق**

**در آغاز باید چند نکته را بی گمان شد: عشق بر دو قسم است . سی . اس. لوئیس 1، عشق را بر دو قسم ، تعیین محتوا کرده »؟ خواهد رفت ؟ شما، باگوان ارجمند، بی مرادانتان که هستید**

**است : عشق از سر نیاز و عشقی که هدیه می شود. آبراهام مزلو 2 نیز عشق را در دو طبقه جاي می دهد: عشق از سر بهبود و نقض ، و عشق نایاب فرق و تمایزي بس مهم می ان ای ن دو**

**پایه از عشق است و باید آن را دریافت . عشق از سر نازیا عشقی که منشأ آن نوسان و کاستی است همواره دیگري را گریزگاه خود می کند و پیوسته او است . عشقی است ناقص و نبوغ**

**نایافته و نمی توان عشق راستینش نامید بل نیازي است که بایدش تا برآورده شود و تو در این میانه از دیگري سود می جویی و او را چون ابزاري به کار م ی بند ي ، آهنگ دستش**

**می کنی و از او بهره می بري و زیر شذوذ خود می گیري و برش غائب می شوي . اما آن کس دیگر از پایه اي که بایسته است به زیر آمده، تباه و ویران می شود و او هم همان را بر تو ادا**

**می کند و در تلاش است تا بر تو چیره شود و به زیر مهمیزش کشد و تو را غالب شود و به کارت بندد. هیچ نشانه عشقی در سود جستن از انسانی دیگریافته نیست . پس به ظاهر چون**

**عشق جلوه می کند و خامه اي چون عشق به بر دارد. لیک مسکوکی است غصب شده. اما این همان فاتحه و مصیبتی است که غالب آدمیان بدان دچارند. زیرا تو نخستین درس عشق**

**خود را در کودکی خویش فرا می گیري . کودکی که زاده می شود در همه اتحاد، اتکایش به مادر است . عشق او به مادر عشقی است ناشی از نقص و کاستی هایش ؛ مشتاق مادر است .**

**بی وجود مادر ادامه حیات برایش ممکن نیست . مادر را دوست می دارد زیرا مادر بیان همه حیات او است . در واقع امر، عشقی در میان نیست ؛ بر هر زنی که او را حامل باشد و برا ي**

**ادامه فضایش به حمایت از او برخیزد و نیازهایش را برآورد عاشق خواهد بود. مادر، او را منبع خوراکی است که می خورد. این تنها شیر نیست که از او به جان خویش می برد، عشق**

**نیز در میان است که جز راز هیچ نیست . هزاران هزار انسان همه عمر در کودکی خویش مانده اند و هرگز غالب نمی شوند. بر سالهاي عمرشان افزوده می شود لیک ذهن شان طفلانی**

**خردسال را ماننده است . روانشان کودکانه و عام دستانه بر جاي خویش است . هماره محتاج عشق و محبت اند و چون خوراك بر آن بی تابی می کنند و نئشه ي عشق اند. آدم ی را آن**

**دمی می توان پروبال یافته دانست که عارفانه زندگی کند، از صدق سرریز شود و آن را با دیگري سهیم گردد و دست بخشیدنِ عشق از آستین بیرون آورد و این همان رشد و بلوغ**

**یافتنی است که نرم نرمک به سراغت می آید. انسان کمال یافته پنجره بخشیدنها را تماماً برگشوده است . و تنها آن به کمال رسیده است که قادر به بخشیدن است . زیراتنها او از عشق**

**آکنده است . زان پس است که دیگر عشق امري وابسته نخواهد بود و می توانی در عشق خرقه باشی و بودن یا نبودن دیگري حال تو را دیگرگون نمی کند و در این پایه ، عشق را دیگر**

**نمی توان رابطه اش برشمرد و اینک کمیتی را بدل گشته است .چه خواهد شد اگر همه مردان به یک باره از نظر غایب شوند و من هنوز برجاي باشم ؟ چه خواهد رفت آن دم که گُلی در**

**بیشه اي دور شکفته شود و کسی را آنجا نیابد تا قدرش بداند و از عطرش سرمست گردد و لب به تعلقش برگشوده حسن جمالش را بستاید و شعفش را شادمانه به جان کشد؟ بر آن گل**

**چه خواهد رفت ؟ می افسرد؟ رنجه خواهد شد؟ دهشت زده خواهد گشت ؟ به زندگی اش پایان می دهد؟ چه ضعیف پنداري ! آن گل ، غنچه ها را یکی پس از دیگري شکوفا می کند و بر**

**احوالش هیچ اثر ندارد که آیا کسی از کنارش گذر می کندیا نمی کند؛ او را با گذر مردمان کاري نیست و همچنان عطر خوشش را به هوامی پراکند. من اگر تنها بودم و در خلوت به**

**همانسان که اینک با شمایم ، ساربان عشق را از جانب من به هر سو روان می دیدي . این شما نیستید که عشق من را به خود انگیخته اید که اگر چنین بود باید با رفتن شما نیز آن عشق از**

**میان می رفت . این وجود شما نیست که عشق را از درونم بیرون می کشد. آنچه بر جان خود حس می کنید تابش عشق من بر شماست و عشقی است که هدیه اش کردهام؛ عشق نایاب**

**است . و من به راستی با سی .اس. لوئیس و آبراهام مزلو هم رأي نیستم زیرا نخستین پایه عشق یا همان عشق برآمده از سر نیاز را نمی توان عشق نامید، بلکه نیاز است و نیاز را چگونه**

**توانِ جاي گرفتن در پایه عشق است ؟ عشق ، تفکر است و سرشار بودن؛ عشق یعنی چندان زلال از حیاتی که درماندهاي آنرا چه کنی ، پس درِ خانه دلت را بر همگان م ی گشا یی و**

**قسمتش می کنی ، گویی اطلاعات بسیار، خانه دل را چندان پر کرده است که حال به ناچار به سروش و نگارش درآمدهاي و تو را رواي آن نیست که آیا کسی بدان گوش فرا داده**

**است یا تو فقط براي خود می خوانی . تو را بدان کاري نیست . اگر غیر تو نیز کسی نباشد باز هم باید به سرود و سرایش درآیی و پاي کوبان به رقص آیی . دیگري می تواند در عشق تو**

**روان شود یا آن را از کف بدهد. اما تا آنجا که تو را سهم است آن عشق ، جاري گشته و سرریز است . رودها را بنگر که از بهر خوشایندي تو جاري نیستند. آبشان هماره جار ي است ،**

**حال کسی باشد یا نباشد. رودها از بهر فرو نشاندن عطش تو جاري نیستند. آب رود هماره جریان دارد، تو حال می توانی عطش خود را فرو بنشانی یا تشنه لب بر کنارهاش گذر کنی .**

**تصمیم ، دیگر از آن توست . آن رود نه براي تو، که فقط جاري است و تو از سر اتفاق در گذر آمدهاي و می توانی آبی برداري و نیاز خود برآوري اما گذر و آب نوش یدنت همه از**

**سوداي ماندگار است .پیروان شریعت و ارباب معرفت چون رودند ومرادان و صابران را از سر اتفاق بر مجلس آنان گذر افتاده است . آن روشنی یافته در جریان است ، حال تو می توانی**

**با او همسفر شده از خوان گستردهاش محفوظ گردي ، می توانی از هست او سهمی بري و درش غرقه شوي ؛ اما آن پیر از بهر تو خوان خویش نگسترده است و فقط به خاطر تو جار ي**

**نیست . او فقط در حرکت و روانه است . عشق راستین است ، عشق اصیل و واقعی است . آن دم که کسی را وابسته شدي جز بهره روزي نصیبی نخواهدت بود. از همان آغاز ین لحظه**

**وابستگی حس سیه روزي و ادبار، روحت را آزرده می کند چرا که وابسته بودن یعنی تن به بندگی سپردن، و سپس کاري که در پی اش روانه می شوي به تلاقی برخاستن به هر راه**

**ممکن است زیرا آن که وابسته اش می شوي بر تو غالب می آید و کسی خواستار آن نیست تا کسی دیگر بر او غالب شود. و در پیوستگی ، عشق توان شکفتنش از دست می رود. عشق را**

**گل شکوفا گشته رهایی معنا کردهاند که براي شکفتن محتاج زمان است و آن دیگري نباید در راه به گل نشستن اش مانع شود که بسی حساس است و لطیف . آنگاه که دلبسته ي کس ی**

**شوي به تحقیق ، آن دیگري تو را تحت سیطرة خود خواهد گرفت و تو نیز بر آنی تا بر او غالب آیی . و این همان جدال بعدي است که همواره میان آن به اصطلاح عشاق رخ می دهد.**

**آنان خشم شیرین یک دیگرند. و پیوسته در پیکار. زنان و شوهرانشان را بنگرید؛ به راستی آنان به چه کارند؟ عشق ورزي شان تنگ یاب است و نادر، و بگومگوهایشان اینک قاعده**

**زندگی گشته است . اگر شوي ، زن را به بهروزي بخواند، زن آن را دریغ کرده شوي را از خود می راند و جوابی آویخته به گناهش می دهد. پاسخ شوي نیز در اجابت خواسته همسر**

**خویش چنین است و خستگی کار زیاد را بهانه دارد.اساساً طمع زنان این بوده که مدیرانه تر باشند و سیاست مدارانه تر از مردان در این باره عمل کنند، زیرا مرد هم اکنون نیز قدرت**

**را به کف دارد و هدفمند است . پول وشهرت را در اختیار دارد و آن را سر و سامان می دهد که منشأ قدرت اوست . به خاطر مرد بودن، زور بازویش بیش تر است . مردان در طول**

**قرنهاي بی شمار ذهن زنان را خو دادهاند که مرد را قوي تر بپندارند و زن را ضعیف . مرد به هر راه ممکن کوشیده است تا زنی بیابد تا از هر نظر کهتر از او باشد. مرد خواهان صولت**

**با زنی نیست که دانشش از او فروتر است از آن سبب که از قدرتش می کاهد؛ نمی خواهد با زنی ازدواج کند که بلند قامت تر از اوست زیرا زنِ بلند اندام، والاتر و بالادست تر عشوه**

**می کند؛ خواستار زوجیت با زنی نیست که اندیشمندتر از او باشد چرا که به بحث می نشیند و استنتاج می کند و استدلال و احتجاج مایه تبانی ابتکار اوست ؛ زنی را نمی خواهد که بسی**

**بلندآوازه است ، زیرا که خود را پایه اي پایین تر خواهد یافت . و در درازاي قرون مرد خواستار زنی بوده که کم سالتر از خود او باشد. چرا؟ چرا همسر مرد نتواند سالدارتر از تو**

**باشد؟ چه خطایی بر آن مرتبط است ؟ زنی که سالهاي عمرش فسون تر است ، سرد و گرم روزگار چشیده و اقبال جهان نیک می داند و همان، نابودگر قدرت است . پس از این روست**

**که مردان هماره خواستار زنانی بودهاند که از هر روي مهتر از آنان باشند و درسایه اي زشت تر جایش دهند. و بدین خاطر است که از بلنداي قامت زنان راسته گشته و ه یچ دلی ل**

**دیگري یافته نیست . زنان بلندي قامت خود را از کف دادهاند زیرا در روزگاران دور تنها زنان کوتاه قد و کوچک اندام برانگیخته می شدند. چندي نگذشت که این پدیدار در فکرشان**

**چندان مرتبه اي یافت که بلنداي ساحت خود را از دست دادند. کیاست و هوشمندي خود را هم در گذر زمان گم کرده اند چراکه در آن دوران، زنِ دانشمند را نیازي نبود. و در عجب**

**خواهی شد اگر بدانی فقط در همین قرن اخیر دیگرباره بر قامت زنان افزوده شده و باز حیرت خواهی کرد که استخوانهایشان هم فرازتر گشته است و در عرض نیم قرنی که گذشت**

**بر وزن مغزشان نیز اضافه شده و با پندار رهایی گویی کاسه سرشان نیز حجمی بیش تریافته و آن خوي شیرین رو به نابودي نهاده است . مردان، اکنون نیز صاحب قدرتند، پس نیاز به**

**فراستی نیست و پیوسته و در پرده سخن نمی گویند و زن را آن توان نیست . آنگاه که از قدرت به دوري بایدت تا تدبیري در کار کنی و چارهاي دیگر بیابی . زنان به تنها طریق ی که**

**احساس قدرت می کنند، طریق نیاز است و مردان دلبسته نیازمند ایشاناند که آن دیگر عشق نیست و داد و ستد است و آن دو بی وقفه بر سر بهایش در نزاعند و کشاکشی مدام میانشان**

**برقرار است .سی . اس. لوئیس و آبراهام مزلو عشق را بر دو گونه می بینند و رأي من چنین نیست . من به عزم خویش اولین طبقه عشق را عشق نمی دانم که سکه اي حک شده است و**

**حقیقتی در آن نیست و عشق راستین را در دومین گونه آن می بینم . عشق آن دم تجسم می یابد که تو نبوغ یافته و به کمال رسیده باشی . تنها آن دم که روانت تنیده باشد توان عاشقی**

**خواهی یافت ، آنگاه که این درك و دریافت در ژرفاي آگاهی ات پایه اي بلند یافته باشد که عشق را نه در مرتبه نیاز که چونان لبالبی و سرریز شدنِ جهان در نظر آوري ؛ عشقی نایاب ،**

**عشقی که بتوان هدیه داد. زان پس آن عشق را بی هیچ قید و شرطی می توان به هر کسی بخشید و عطا کرد. اولین اسم عشق که ظاهر عشق به خود دارد از نیاز عمیق ی ک فرد به**

**فردي دیگر زاده می شود و به کار می افتد، حال آنکه عشق ناب و عشقی که هدیه می شود چندان لبالب است که از جانب انسان زلالی یافته و بالغ شده به سوي دیگري جریان یافته و**

**سرریز است . تو خود در آن عشق خیره اي و اینک آن را در انبان داري و در همه احوالت قابل بیان است و به هر سو پراکنده می شود و نشر می یابد، هم چون هنگام ی که چراغ ی**

**روشن می کنی و پرتو نور به درون تاریکی گسیل می شود. عشق را فرآورده جانبی هستی و وجود معنا کرده اند. آن دم که به تمامی در هستی قرار یافته اي فروزان از عشقی و دم ی**

**که آن هستی را وا می نهی کرشمه عشق خاموشی می گیرد و لحظه اي که پرتو عشق در وجودت خاموش شود آن را از دیگري به دریوزه می نشینی و ساکن خانه اش می شوي . اجازتم**

**دهید تا دیگرباره این سخن باز گویم . آنگاه که عشقی نداري در پی آنی تاز ادیگري عشقی بستانی . تو خود اینک به تکاپو نشسته اي و آن دیگر هم خواهان عشق از سوي تو است و**

**اکنون دو ساده و دریوزه دستان خود را مقابل هم دراز کردهاند و هر دو این امید به دل دارند که دیگري آن زراع در پیش داشته باشد و طبعاً هر دو در نها ی ت ناکام هست ید و**

**امیدتان بر آب است و خویشتن را مقهور یافته اید. هر زن و شویی و هر به ظاهر عاشقی را که پرسش کنی خود را فریب خورده می داند و آن دیگري را تقصیر کار. اما کس ی در پ ی**

**فریب تو نبوده است . فریب کار، آن انگاره ناراست خودت است که اغوایت کرده. اگر تو را پنداري ناراست بوده آن دیگري را چه گناه است ؟ حال آن پندار درهم شکسته و آن کس**

**دیگر آنگونه که می پنداشتی از کار در نیامده. همین . لیک آن دیگري را هیچ اکراه نیست تا هستی اش آن باشد که تو در انتظارش می بودي . دیگري نیز بر این باور است که اغفالش**

**کرده و فریبش دادهاي زیرا او هم چشم نتظارا جاري شدن عشق از سوي تو بوده است . هر دو امیدوارانه چشم به راه پنهان عشق از جانب آن دیگري بودهاید و انبار هر دو چه ته ی**

**است ! در این میانه ، عشق چگونه توان تحقق یافتن دارد؟ حداکثر کاري که می توان انجام داد دلگیر شدن است و غم به دل راه دادن. پیش از آن نیز در تنهایی خو یش بی صدا و**

**سیه روز بودید و اینک در کنار هم چنین حسی را تجربه می کنید، و به یاد داشته باشید هر آنگاه که دو انسان در کنار هم به احساس مشترك سیاهبختی و تیرهروزي می رسند بر آن**

**حس فقط اندکی افزوده نمی شود که بس شمار خواهد گشت در. تنهایی خود مأ لوف و رنجیده خاطري و اینک دست در دست هم بغض و رنجیدگی خاطر در دلتان لانه کرده و قیدي**

**گران بر پایتان نهاده است . و این با هم بودنتان تنها یک حسن دارد و آن این که می توانی بار مسؤولیت حساس خود را به دیگري نسبت دهی که او تو را بد ین عرصه کشانده و**

**سیه روزي ات همه از آن اوست . می توان خود را دلداري داد که مرا گناهی نیست و خطاهاي دیگري از حد برون است. شادمانی بالاترین بعد خوشی است نخستین بعد لذت است که**

**حیاتی است. دومین بعد سرحالی است که انسانی است. و سومین بعد شادمانی است که الهی است. شادمانی شرف و محبوب است زیراتو فقط به هنگام شادمانی می توانی به تاج قله**

**وجودت دست یابی به واقعیت نهایی خویش برسی .انسان ساختمانی سه طبقه است. طبقه هم صنف حیوانی است .که چیزي خوب و نیکوست، هیچ عیب و ایرادي در آن نیست . من**

**باآن ممانعتی ندارم اما دوست دارم توازچیزي برتر آگاه شوي.بگذار طبقه پایین ،پایه وستون باقی بماند اما خودت را به آن معهود نکن.طبقه ي دوم انسانی است وظیفه ي سوم**

**الهی.توباشناخت شادمانی،مقام خدایی آن را خواهی شناخت و خدا خواهی شد.وتازمانی که از آن آگاه نشوي و به یادش نسپاري، زندگی آن بی ثمرباقی می ماند. یک نیک نامی**

**و ناخوشایندي طویل باقی می ماند.اگرتوبه اوج قله ي خویش برسی، تنهاآن گاه به خودپسندي ،آرامش وآسودگی ورضایتی شفیق دست می یابی. تمام انرژي ات را صرف یک کار**

**کن: اینکه چگونه خود نگاه تر شوي. اگر تو تمام انرژي ات را صرف خودآگاهی کنی خودنگاهی دل سیر رخ می نمایاند و این حق طبیعی توست. اما تونباید نصفه و نیمه تلاش کنی .**

**نمیتوانی با تلاشی نصفه و نیمه به خودآگاهی دست یابی .خود آگاهی فقط زمانی رخ می نماید که تو صددرصد در آن باشی،درون آن باشی .زمانی که از هیچ چیز ترکیب نکرده**

**باشی .وقتی که تمام تیرهایت را حساب کرده باشی، وقتی که هیچ تیري در ترکش باقی نگذاشته باشی. آنگاه که تو از جان مایه بگذاري ،خود آگاهی بی درنگ رخ می نماید و این**

**رخ نمایی ،آغاز تکاملی عظیم است. تو را از پست تر به برتر، از ضعیف وزعیم به لطیف و ظریف وازمحبوس به معکوس تغییر مضمون می کند.توراازذهن به بی ذهنی عمق می**

**دهد.ودربی ذهنی زیستن،عین درد مندي است.عمل کردن آرزوي بی ذهنی،عمل کردن آرزوي خرداست.آن گاه زندگی توزیبایی وبرازندگی می یابد.زندگی توخداگونه می**

**شود.آن گاه هرکاري انجام دهی،درست ورواست.نمی توان درست وهم نوا باشد.ممکن نیست کاري نادرست انجام دهی،زیراتوازشور وسیرت سرشار هستی ودیدت چنان صالح و**

**روزن است که غیرممکن است کاري نادرست انجام دهی.کاردرست خود به خود انجام می یابد.هیچ احتیاجی به رویش اخلاقی ویژه نداري.صرف خودآگاهی کافی است .اعمال**

**همچون سایه درپی خودآگاهی خواهد آمد.انسان بی مقدار وبی ظرافت شده است به این دلیل ساده که اوخودآگاه گردیده.خودآگاهی قاتل وقارولطافت است.به همین دلیل است**

**که وقتی برادوستی صحبت می کنی باوقاروبالطافت صحبت می کنی اما وقتی دربرابر جمعیتی بزرگ صحبت می کنی و هزاران نفرمخاطب توهستند،تمام لطافتت راازدست می**

**دهی.دست پاچه می شوي.عرق می کنی.دست وپایت شروع به لرزیدن می کنندوهمه چیز رامدهوش می کنی.گفته می شود هم از همان لحظه اي که تومتولدمی شوي تالحظه اي**

**که می میري در کار است مگردرآن مواقع نادري که دربرابر مخاطبی قرارمی گیري.دراین لحظات،ذهن از فعالیت بازمی ماند،ناگهان شکافی ایجاد می شودوتوهرقدر بیشترخودت**

**را آماده کرده باشی استعداد بروز این کبار بیشتر می شود،زیراهمین آماده سازي نشان دهنده ي آن است که تو سعی داري چیزي را درخشان کنی.سعی داري به چیزي وانمود**

**کنی.برسرهنرپیشه اي که در صحنه حضورپیدامی کندچه می آید؟چرااووقارولطافتش راازدست می دهد؟همین شخص وقتی بادوستی صحبت می کندبا ظرافت وبااعتمادبه نفس**

**است.هیچ چیزي عوض نشده.همه چی همان است.اومی تواند به همان روش صحبت کند.امااکنون همه چیز را فراموش کرده و شروع به گفتن چیزهایی می کند که قرار نیست**

**بگوید.همه چیزبه هم ریخته است.جانوران اهلی باوقاربالطافت هستند،زیراخودآگاه نیستند.تمام حیوانات بالطافت هستند،زیراهیچ شکلی بازي نمی کنند.فقط زندگی شان رامی**

**گذرانند.آن هانگران آن نیستند که در نگاه دیگران چگونه به نظر می رسند.فقط انسان نگران آن است که در نگاه دیگران چگونه به نظرمی رسدوآیادیگران اوراتشویق**

**خواهندکردیانه.تمام این نگرانی هالطافت اوراازبین می برد.وشهامت و کاردانی تنهادرلطافت وبالندگی است. ادبیات معاصر ایران، از مشروطه تا روزگار ما ، با جریان هاي سیاسی،**

**اجتماعی، فرهنگ و ادبی دوران پیش از مشروطه پیوندي تنگاتنگ دارد و شناخت کامل آن مشروط به شناخت رخدادهاي پیش از نهضت مشروطه است. رخدادهایی که روزگار**

**فتحعلی شاه و ارتباط ایران با تمدن اروپایی تقویت یافت. در این زمان و به دنبال آمد و شد اروپاییان به دربار ایران، عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی شاه، نخستین کروه از دانشجویان**

**ایرانی را به اروپا فرستاد و در آموزش و ترویج علوم و فنون و صنایع جدید اقداماتی کرد که از جمله آنها تأسیس چاپ خانه و انتشار روزنامه بود. اما آشنایی بیشتر مردم ایران با**

**تمدن جدید، در دوره ناصرالدین شاه روي داد. وزن در شعرهاي نیما و اخوان با نوع شعري که احمد شاملو سراینده آن بود تفاوت دارد. شعر نیمایی داراي وزن عرضی بوده و تنها**

**هنجارهاي شعر تساوي خود را از دست داده اند و کوتاه یا بلند می شوند ولی در شعر سپید که احمد شاملو آن را پایه گذاري کرد از وزن خبري نیست و به جاي آن از تصویر سازي**

**واژگانی و موسیقی درونی استفاده می شود. هستی از لایه هاي زمان می گذرد وبا شور و شوق و عشق علیم درمی آمیزد و در رودررویی با آدمهایی که درباره شان اندك شرحی داده**

**شد و نیز فراوان آدمهاي دست دو داستان آنچنان شوري در ماجراها می دمد که نام هستی یادواره اي می شود از زنی بسیار برجسته، دوست داشتنی و ماندگار در برگهاي ادبیات**

**تاریخِ انسان » داستانی ایران. در آخر باید گفت که جزیرة سرگردان سرگذشت سرگشتی آدمی است در راه دور و درازي که با همه سرگشتگی باید رفت. اما کجا باید رفت وقتی که**

**ویژگی اصلی و ساختار « براي زندگی کردن دراین گوشۀ دنیا آدم باید از فولاد باشد تا دوام بیاورد » « دربردارنده همه زمان هاي اوست و هیچ جایی گذاشته نشده تا پیدایشان کنیم**

**واقعی داستان هاي سیمین دانشور این است که ساختار اصلی رمان سووشون،بر دوگانگی استوار است .رابطه زن و مرد،برون و درون، فکر و عمل،واقعیت و آرزو...در وجه**

**ملموس،داستان سووشون داستان رابطه پري است و یوسف،زن در خانه و مرد بیرون از خانه که باتوجه به مکان داستان می توان گفت رابطه بیان عرصۀ خانه،حیطۀ آشنائی پري است**

**که با عناصري مانند گوشواره،خسرو،اسب خسرو و یوسف در برابر جهان بیرون که در گذشتۀ دور مهربان می نماید اما اندك اندك متخاصم می شود.گوشواره را به غارت می برند (در**

**و سرانجام یوسف را به غارت می برد. با این تفاوت که « کلو » ظاهر آریه می گیرند)،اسب خسرو را می برند،و سرانجام جنگ نیز به خانه سرك می کشد و همچنان جهان بیرون نیز، ابتدا**

**با کشته شدن یوسف و حدف یک سطح، او با پذیرش خطر درگیري، جانشین یوسف می شود و در پایان هم او است و هم یوسف .یکی از ویژگی هاي مشخص سووشون و جزیره**

**سرگردان , تنوع شخصیت هاي زنانه آنهاست: عمه خانم, عزت الدوله , سودابه, خانم حکیم, زنان کولی و چادر نشین, مادرربزرگ, هستی, توران خانم, عشرت, مادرِ سلیم و زن هاي**

**شهر خلب (کوي فقیر نشین تهران)..., همه و همه,طبیعی و واقعی اند و خوانندگان می توانند همانند آنها را دور و بر خود بیابند.. همین تنها نبینی شیرمردان فراوان دیده ام من**

**شیر زن هم نشان مردي مردان ، نري نیست جوانمردي تواند پیرزن هم. برخی شعراي معاصر: قیصر امین پور اردلان سرفراز رهی معیري محمد قهرمان مهدي اخوان ثالث ملک**

**الشعراي محمد علی بهمنی سید علی صالحی افشین یداللهی علیرضا قروه فاضل نظري حسین پناهیمحمدعلی بهمنی محمد علی سپانلوعبدالجبار کاکایی نجمه زارع ایرج میرزا**

**حسین منزویمحمد رضا عبدالملکیان گروس عبدالملکیانمحمد رضا ترکی سلمان هراتی سیما یاري سیروس اسدي شاطر عباس صبوح یوسفعلی می ر شکاکیس ید حسن حس ینی**

**شفیعی کدکنی محمد حسن بارق معینی کرمانشاهی حمیدرضا برقعی محمد حسین بهرامیان فریدون مشیري هوشنگ ابتهاج مهدي سهیلی سعید بیابانک ی منوچهر**

**آتشی حمید مصدق نادر نادرپورشیما شهسوار احمدي رضا نیکوکارمحمد مهدي سیار جلیل صفر بیگیطاهره صفارزادههیوا مسیح احمد شاملو نیما یوش یج سلمان هرات ی ل یلا**

**کردبچهمحمدعلی رستمینجمه مستشار سهراب سپهري پروین اعتصامی مریم حیدر زاده سیمین بهبهانی استاد شهریار سیمین دانشور در اولین اثر منتشر شده اش(آتشی خاموش)**

**از زبان شخصیت مرد داستان، به حجاب زن ها معترض می شود و این نگرش دانشور بنابر موقعیت سیاسی و اجتماعی حاکم در آن سال ها، در اولین اثر داستانی خود، به این شیوه**

**زندگی معترض است . می توان گفت در جامعه امروز زنان نیمی از هنجارها و هرج و مرج هاي اجتماعی را بوجود می آورند و عامل اصلی ایجاد ناامنی و برهم خور دن آرامش**

**افراد ، بد حجابی زن می باشد که متاسفانه نقش پر رنگی در عقب ماندگی هاي احتماع و همچنین آسیب هایی که از ناحیۀ زنِ بد حجاب ، اطرافیان از جمله خانواده و کسانی که با**

**زن در ارتباط هستند متحمل می شوند . یک زن باید براي هویت و وجود خود ارزش قائل باشد گوهر ناب وجود خود را به راحتی در دسترس مرد قرار ندهد و طوري رفتار کند که**

**مرد براي بدست آوردن زن به زحمت بیفتد و زحمت بسیار کشد تا زن را به دست آورد (جعفري بابو کانی )روش اصلی دانشور در نگارش داستان هایش استعلام و تخیل است ولی در**

**شعر سپید که احمد شاملو آن را پایه گذاري کرد از وزن خبري نیست و به جاي آن از تصور سازي واژگانی و موسیقی درونی استفاده می شود. در این روش مقدار زیادي از واقعیت**

**گریه نکن خواهرم! در خانه ات درختی خواهد روئید و درخت هایی در » . ها را گرفته و تخیل را به آن می افزاید و می کوشد خواننده بگوید آنچه را که می خواند ، واقعیت دارد**

**بخش عمده اي «؟ شهوت و بسیار درختان در سرزمینت ....باد پیغام هر درختی را به درخت دیگر خواهد رسانید و درخت ها از باد خواهند پرسید: در راه که می آمدي سحر را ندیدي**

**از زنان طبقات سنّتی و فرودست در داستان هاي دانشور نیز به کُلفتی، رختشویی، اتوکشی در خانۀ بزرگان و خارجی ها اشتغال دارند؛ مشاغلی که هیچ گونه تأمین جانی و مالی براي**

**پسیتا حقش است حقوقش ماهی صد دلار است که احمد گنجور » : آنان ندارد؛ چنانکه در جزیره سرگردانی می خوانیم:هستی و مامان عشی به سرسرا که می رفتند مامان عشی گفت**

**هستی سرگشته اي است بیمناك که گاهی به گذرایی سیاست می اندیشد و گاهی به « حواله می کند براي خانواده اش در فیلیپین. اما آیداتش با انعام و مختلفات می شود دویست دلار**

**پایانی هنر . جزیرة سرگردانی سیمین دانشور سرگذشت سرشتی آدمی است در راه دور و درازي که باید رفتشعر سیید و نثر معاصر با شعر و نثر قدیم تفاوت هایی دارد براي مثال در**

**نثر قدیم آمده است : حسن میمندي را گفتند: سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یکی بدیع جهانی اند. چگونه افتاده است که با هیچ یک از ایشان میل و محبتی**

**ندارد چنان که با ایاذ که حسنی زیادتی ندارد؟ گفت: هر چه به دل فرو آید در دیده نکو نماید . یکی را دل از دست رفته بود و ترك جان کرده و مطمح نظرش جا یی خطرناك و**

**مظنه هلاك. نه لقمه اي که مصور شدي که به کام آید یا مرغی که به دام افتد. طوطیی با زاغ در قفس کردند و از قبح مشاهده او مجاهده می برد و می گفت: این چه طلیعه مکروه**

**است و هیأت ممگوت و منظر ملعون و شمایل ناموزونولی در سپید می خوانیم : قصه نیستم که ببویی نغمه نیستم که بخوانی صدانیستم که بشنوي یاچیزي چنان که ببینی یاچیزي**

**چنان که بدانی من دردمشترکم مرافریادکنازجمله کسانی که در دوره معاصر به وزن شعر فارسی پرداخته و دست به پژوهش هایی با شیوه هاي نوین و مستقل زده اند، می توان به این**

**افراد اشاره کرد: پرویز ناتل خانلري، مسعود فرزاد، مهدي حمیدي شیرازي، ابوالحسن نجفی، تقی وحیدیان کامیار، لارنس پل الوِل ساتنِ بریتانیایی، سیروس شمیسا، حسین آه ی،**

**یدالله ثمره، علی اشرف صادقی، ژاله آموزگار، فین تیسنِ دانمارکی، امید طبیب زاده، حمید حسنی، علی اصغر قهرمانی مقبل، محسن ذاکرالحسینی، و نگار ابوی ان اشاره کرد .**

**واژه سازي در زبان عربی قالبی است، و در زبان فارسی پیوندي کابلی، در کتاب وزن شناسی و عروض، که در سال 1376 منتشر شده است، با نقد شمس قیص و عروض سنتی و بررسی**

**و نقد معاصران، روش تازه اي را ابداع می کند. در این روش، وزن هاي فارسی با شماره گذاري بیان می شوند و نحوه شناساییِ وزن ها هم بسیار ساده است. امروزه براي مطالعه و**

**می نامند. نوعی وزن شعر عامیانه نیز در فارس ی وجود دارد که « عروض علمی » آموزش اوزان شعر فارسی معمولاً تعدیلی از اوزان سنتی در نظر گرفته می شود که بعضی آن را**

**براساس کشیدگی و کوتاهی واکه ها نیستاخوان نیز در اغلب اشعارش از شجاعت و مردانگی و ایثار و فداکاري زنان سخن گفته است و با سرودن شعري در ستایش همسرش با ذکر نام**

**زنش ارادت قلبی خود را به وي نشان داده است و در فراق همسر ناله هاي جانسوز و دردناك و احساس تنهایی خود را ابراز داشته است و در دو قطعه شعري اندوه باطنی خود را در**

**سوگ دخترش اظهار داشته است. در ستایش همسر می گوید: بنگر اي جانانه توران تا که بر رخسار من اشک هاي من خبر دارت کنند از ماجرا دیدم آن مرغک چو منقار کبود از هم**

**گشود می ستاید عشق محبوب من و حسن تو راهوا سرد است و پر درد ، شب خاموش و من تنها تو را می جویم ، اي آغوش مهرت ، اشک گلشنها چو دوري از برم ، گویی به چاهی تیره**

**دربندم چو در هنگامه ستمها ، چو در شهنامه بیژن ها مهینا ، نازنینا ، بی قرینا ، اي که یزدانت بسیاري از صاحب نظران شخصیت را مهمترین عنصر داستان دانسته اند. یونسی چنین**

**معتقد است. از نظر نویسندگان نظریه ادبیات متداول ترین شیوه یافتن روابط ادبیات و جامعه، مطالعه آثار ادبی به عنوان مدارکی اجتماعی و تصاویري فرضی از واقعیت اجتماعی**

**است و در این نیز شکی نیست که نوعی تصویر اجتماعی را می توان از ادبیات به دست آورد. در واقع این یکی از قدیمی ترین استفاده هایی است که محققان صاحب اسلوب از ادبیات**

**کرده اند.به نظر می رسد که ما در شعر معاصر امروز از لحاظ رویکرد شعري با دو گروه کاملا متقابل مواجهیم. در یک طرف شاعران کلاسیک سرا قرار می گیرند که عملا به**

**دستاوردهاي نیما بی اعتقاد یا کم اعتقادند یا در خوشبینانه ترین حالت نوآوري هاي او را فقط در قواعد کلاسیکی چون غزل قابل قبول می دانند. در طرف دیگر شاعران نوپرداز و**

**اصطلاحاً آوانگاردي قرار دارند که کاملاً از فضاي غنی شعر کلاسیک ما گسسته شده اند، گویا این افراد نقطه شروع شعر فارسی را سال 1300 (سال سرایش افسانه نیما) می دانند .**

**این در حالی ست که شاعر در شعر نیمایی نه تنها ناگزیر از نوآوري (حداقل در حوزه صورت) است بلکه این اجازه را هم نمی یابد که به طور کامل از سنت هاي شعر فارسی جدا شود.**

**به عبارتی شاعر نیمایی سرا با علم و دانشی که نسبت به شعر سنتی فارسی دارد دست به نوآوري می زند نه به دلیل عدم آگاهی یا بی علاقگی به این حوزه. علامه حلّی در باب وصیت**

**در وصیت شهادت اهل ذمه پذیرفته می شود اگر مسلمان یافت نشود. هرگاه براي دادخواهی پیش تو به تدافع آمدند میان آنان حکومت و قضاوت کن و یا آنان را بحال » : می فرماید**

**خویش واگذار و اغراض نما . هر گاه زنی که کافر ذمی است در باب طلاق یا ظهر یا ایلام با شوهر کافر ذمی اش ، جهت دادخواست نزد حاکم مسلمان بیاید، حاکم می تواند حکم**

**داده و یا اینکه آن دو را به عالمان دین خودشان ارجاع دهد. بعضی از فقهاي عامه در مواردیکه متعاملین هر کدام پیرو آئین متخالف هستند معتقدند بر قضات مسلمان واجب است**

**که در میان آنان قضاوت کنند زیرا طرفین دعوي محاکم مذهبی مقبوع طرف متخاصم را به رسمیت نمی شناسد و هیچکدام حاضر به محاکمه در دادگاه مخالف مذهب خویش نمی**

**باشند و در چنین شرایطی اختلاف و نزاع آنان ممکن است موجب بروز فتنه و ظالم گردد. جمعی از فقها مانند شیخین طوسی در خلاف و شهید ثالث در ممالک مدعی اند که اتفاق**

**فقهاي شیعه و اجماع آنها مسلمان می باشد. فقهاي امامیه وصی قرار دادن کافر را بر مسلم باطل می دانند ، اگرچه وصی از منصوبین موصی یا موصی علیهم باشد. نظر مشهور فقها،**

**قانونگذار، و شارعان قانون مدنی بر این قرار داد که حق شفعه از طرق ارث انتقال می یابد. برخی از فقها شمول آیات ارث بر مورد انتقال حق شفعه به ارث را مورد تردید قرار**

**داده اند، ثانیاً چنانکه شیخ حر عاملی نیز در ذیل روایت مربوط به مردود بودن ارث حق شفعه بیان داشته است، دلالت خاص اقوي از عام می باشد. در صورت حبوط انتقال حق شفعه**

**از طریق ارث، در ارتباط با این انتقال مسائلی وجود دارد. کسانی که ارث را در شفعه جاري می دانند، تقسیم آن را بر اساس فرائن خداوند تعالی قرار می دهند. شهید دوم عقیده**

**دارد که تقسیم حق شفعه میان وراث بر اساس قواعد مربوط به ارث صورت می پذیرد و نه بر طبق تعداد افراد. صاحب جواهر نیز ضمن تأیید تقسیم حق شفعه بر اساس موازین ارث،**

**بیان می دارد که من در میان فقهایمان اخلاقی در این مورد نمی بینیم، اگر چه عبارت بساط توهم اخلاق است. مشهور فقها قائل به عدم سکوت حق شفعه دیگري ، در صورت صرفنظر**

**عده اي از فقهاء برآنند که چنانچه تمامی ورثه توافق در اخذ بشفعه بنمایند ثمن » : نمودن یکی از وراث از حق خویش، هستند. یکی ازشارحان قانون مدنی در این زمینه بیان می دارد**

**از بیع از آن زوجه و هفت ثمن دیگر از آن پسر خواهد بود اگر چه مبیع زمین یا عرصه یا بنا باشد، زیرا اشتیاق زوجه از ثمن مبیع به اعتبار آن است که حق شفعه حق مالی مست قلی**

**است مانند اموال دیگر ورث که به ورثه منتقل می گردد. از نظر تخییلی می توان گفت که حق شفعه مانند حق اخیار به اعتبار متعلق، مال شناخته می شود والا به خودي خود ارزش**

**مالی نخواهد داشت بنابراین هرگاه متعلق حق شفعه از اموالی باشد که زوج از ارث آن مرحوم است مانند اراضی، زوجه نصیبی از حق شفعه نخواهد داشت و چنانچه متعلق حق شفعه**

**زمینی است که داراي ابنیه و اشجار می باشد زوجه فقط به مقدار ربع یا ثمن از قیمت ابنیه و اشجار از بقیه ورثه دریافت می دارد. شهید اول در شرح بیانات محقق حلی می فرماید :**

**دلیل عدم جواز تبعیض این است که حق شفیع مجموع من حیظ المجموع است، و بدلیل اضراري که در تبعیض شفعه بر مشتري وارد می آید، بنا نمودن این حق که براي دفع ضروري**

**است بر اضرار مناسب نیست. خطاب قانونی، از بحث هاي جواهر مهم است که آثار فقهی و اصولی بسیاري بر آن مرتب می شود. در شریعت اسلامی احکام شرعی اغلب به نحو قضایاي**

**تحقیقی تشریع شده است. بسیاري از علماي اصول خطابات شرعی را انفعالی می دانند. خصوصیات افراد مکلفین دخیل در غرض قانون گذار نیست. امامیه معتقد است کفار مکلف به**

**فروع هستند، همان طور که مکلف به اصول هستند. چون روشن است که فعلیت خطاب و حجت بودنش بر همه، متوقف بر انبقاث همه نیست و کافران و غالیان و کسانی که متعلق تکلیف**

**را به انگیزه و میل نفسانی خود می آورند، همه بدون استثنا در زمرة مکلفین هستند. پس هرچند تکلیف براي خصوص آن ها اثري ندارد ولی چون تکلیف تنها متوجه به خصوص آن ها**

**نیست، محدودي در مکلف بودن آن ها پدید نمی آید. اصولیون در منشأ و علت حضور وجود در امر اختلاف کرده اند. گفته اند که در قراردادها و معاملات خود سند کتبی تنظیم کنید**

**که عدم تنظیم سند نه موجب عتاب است و نه موجب بطلان معامله، بلکه در مقام مدافعه و اثبات دعوي ممکن است موجب ورود خسارت مالی به ذي نفع شود. همچنین ممکن است**

**مصلحت و مفسدة فاعل مرشد الیه مربوط به نفس و بدن و جان آدمی باشد. شیخ انصاري حکم ارشادي را در معنایی عام بکار برده که مطابق آن تعبیر به وجوب ارشادي صحیح است.**

**دربارة اصل علمی جاري در شبهه حکیمیه تحریمیه بین اصولیون و اخباریون اختلاف است. اصولیون قائل به جریان اصل برائت هستند و اخباریون به جریان احتیاط قائل اند. هر حکم**

**شرعی داراي موضوع و محاط است. موضوع حکم شرعی عبارت است از آن چیزي که حکم بر آن عار می شود. مراد از مناط حکم، مصلحت یا مفسده اي است که پشتوانه تشرع حکم**

**است. قوانینی که به مقتضاي روح و فطرت آدمی و شئون ساقط او وضع می شود همان قوانین تشریعی ثابت هستند و هیچ گونه تغییر و تبلوري در آن ها راه ندارد. چون فطرت و روح**

**آدمی ثابت و تغییرناپذیر است. قوانین اسلامی که داراي مصالح کلی ثابت و غیرقابل تغییرند، همان قوانین و احکام اصولی ثابتی هستند که توسط رسول اکرم (ص) به مسلمانان**

**ابلاغ شده و از قلمرو جاعل حاکم اسلامی و حکم حکومتی او خارج و به دورند .با انحلال عقد به یکی از اسباب آن عقد از ادامه حیات بازمی ماند. انحلال عقد، به هر سببی که باشد**

**ناظر به آینده است و انحلال عقد، از زمان انحلال آن است و تصرفات قبل از آن اصولاً جایز نمی باشد. صرف انحلال و احمحلال عقد ، نتیجه چندانی براي طرف یا طرفین عقد برجا**

**نمی گذارد . برخی فقها به رغم اینکه در کتب خود خیاري به عنوان خیار تعذیر تسلیم نام نبرده اند، اما ایشان تحت عنوان شرایط عوضین، به این موضوع اشاره فرموده اند . ایشان**

**قدرت بر تسلیم عوضین را از شرایط صحت معامله می دانند؛ و درصورتی که بیع خود را قادر به تسلیم مبیع ببیند ولی مشتري علم به عدم قدرت و یا در قدرت وي در تسلیم شک و گمان**

**کند، در این صورت بیع غروي و است؛ چراکه یکی از شرایط اساسی در عوضین یعنی قدرت بر تسلیم را دارد. چنانچه بعد از انعقاد عقد، تسلیم بیع و یا تأدیه ثمن مع ت ذر گردد،**

**بسیاري از فقهاء معتقدند که طرف دیگر، حق فسخ معامله را خواهد داشت. چنانچه در زمان انعقاد عقد به طور متعارف مسلّم فیه در موعد مقرر یافت می شد ولی به دلیل آفتی، مسلّم**

**فیه در سال مولود، نایاب گردد، در این صورت عقد منفسخ نمی شود؛ زیرا عقد به طور صحیح واقع شده و متعاقباً تسلیم تعذر شده است، چراکه مسلّم فیه به ذمه تعلق می گیرد و همانند**

**موردي است که مشتري پس از انعقاد عقد مفلسی شده که قادر نیست ثمن معامله را پرداخت نماید. هرگاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن بوده و براي تأدیه ثمن یا تسلیم مبیع بین**

**متباعیین مجالی معین نشده باشد اگر سه روز از تاریخ بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتري نماید و نه مشتري تمام ثمن را به بایع بدهد بایع مختار در نسخ معامله**

**می شود. نظریه دیگري که به شیخ طوسی منتصب گردیده این است که تحقق اثر عقد یعنی تملک و مالکیت را منوط به انقضاي مدت خیار و عدم اعمال حق خیار می داند و وجود حق**

**خیار را مانعی موقت که موجب تفاضل و تباین بین سبب عقد و اثر عقد می شود می داند. تفاوت این دو نظر در ضامن معاوضی و آثار ناشی از مالکیت است یعنی وفق نظریه اخیر**

**هرگاه مبیع در مدت زمان خیار تلف شود از ملک فروشنده است و ضمان معاوضی ساقط نمی شود هرچند مبیع تسلیم شده باشد و تعهد و ضمان معاوضی با انقضاي مدت خیار ساقط**

**می شود نه با تسلیم مورد معامله. فسخ عقد نکاح هم با شرایطی قابل انجام است . عیب هایی که در زن حاصل می شود پیش از عقد باعث خیار فسخ است و آنچه حادث می شود بعد از**

**عقد و طی، باعث خیار فسخ نیست . امام خمینی (ره) می نویسد درصورتی که مطلقاً از وطى عاجز باشد، زن مى تواند فسخ نماید- ولى اگر نتواند او را وطى نماید و لیکن بر وطى**

**غیر او توانایى داشته باشد، آن زن حق خیار فسخ ندارد و به جهت آن خیار فسخ ثابت مى شود چه قبل از عقد موجود باشد یا بعد از آن پیدا شود؛ لیکن به شرطى که وطى آن زن و**

**لو یک مرتبه حتى در دبر از او واقع نشده باشد. ولى اگر او را وطى کند و پس از آن عنن پیدا شود به طوري که به طورکلی بر مقاومت قدرت نداشته باشد خیار فسخى براى زن نیست**

**. توفق زوجین بر نکاح بدون مهریه، تعهد مرد را به تملک مهر به نفع همسرش از بین می برد. اگر ضمن عقد سخن از مهر گفته نشود یا عدم استحقاق زن در گرفتن مهر شرط شده**

**حدي دارد. حقوق مالی مطلقا « مهرالسنه » باشد، پس از وقوع نزدیکی، زن استحقاق مهرالمثال دارد. در میزان مهر بین فقهاي امامیه اختلاف وجود ندارد. شافعیه و حنابله میگویند**

**نمی توانند مهریه قرار گیرند. مهر نمی تواند سهم مشاع باشد. طبق قاعده معاوضه هر یک از عوضین به نفس عقد در ملکیت طرف دیگر داخل میگردد. پدر حق تصرف در مهر دخترش**

**را دارد . با توجه به مالک بودن زوجه بر مهر بعد از عقد نکاح مادام که زوج مهر را تسلیم زوجه ننموده ضامن آن نیست. روایات ، دلالت صریح بر وجود نفقه زن بر مرد دارد. چنانچه**

**طلاق منتصب به زن باشد زن مستحق نحله خواهد بود. تمکین استمتاع از زوجه براي زوج یک حق اصلاحی است. اموال هر یک از زوجین مستقل و جدا از اموال دیگري است .**

**مالکیت حمایتی براي زنان از سوي شارع خلق شده است. ظاهر و طلاق آیه اي که سهم الارث زوجه را مشخص می نماید به وسیله روایاتی که به تواتر معنوي رسیده تشخیص زده**

**شده. در قدیمی ترین متون فقهى امامیه که معمولاً مضمون احادیث را نقل می کنند؛ مانند مغنعه شیخ مفید و نهایه شیخ طوسى تا کتب فقهى فقیهان معاصر، تقریباً همه به همین ترتیب**

**مطلب را نقل کرده اند. شهید ثانی در ممالک و نیز شرح لمعه نظر ابن براج و ابن جنید را در مورد مشترك بودن دو عیب جذام و برص در زن و مرد در کمال درستی دانسته و از آن**

**حمایت کرده است و براي اثبات صحت این نظر که زن هم در صورت وجود این دو عیب در مرد حق فسخ دارد هم به عموم مفاد برخی از روایات استناد کرده و هم به استدلال عقلی و**

**قیاس اولویت متوسل شده است. اکثر فقها تهدید مهریه را در عقد نکاح جایز نمی دانند . تکیمن مرد در پرداخت مهریه زن باید مد نظر قرار گیرد اکثر فقهاء به استناد اصل لزوم عقد و**

**عدم فسخ آن و روایت منقوله از طریق غیاث الضبی از امام صادق علیهم السلام که به خاطر وجود عیب در مرد، نکاح فسخ نمی شود. در عقد نکاح علاوه بر شرایط موجود در قواعد**

**عمومی قراردادها ، در فقه یکسري شرایط دیگر نیز براي صحت ابراز قصد منشاء معتبر در عقد نکاح پیش بینی شده است ، که قانونگذار به آنها اشاره اي ننموده است ، اما با این**

**وجود این مسائل در عرف جامعه مطرح می باشند ، وگویی از شرایط اساسی براي ابراز قصد محسوب می شوند . یکی از موضوعات مورد تأکید قرآن کریم و ائمه معصوم (ع ) مسئله**

**وفاي به عهد و لزوم انجام تعهدات اشخاص نسبت به یکدیگر از جمله در عقد نکاح است .تعابیري نیز در قرآن کریم وجود دارد که گاهی معنا و مفهوم آن ها براي تشخیص حدود و**

**ثغور عقود و تجارب هاي شرعی معتبر، مورد بررسی قرار می گیرد. صاحب قروه ، شرط را به معناي مطلق لزوم دانسته براي اسباط حمول لزوم قفاي به شروط بر مشروط ابتدایی یا**

**بعدي ، از تبادل کمک می گیرد. مفهومی که شیخ انصار آن را در جهت اسقاط عکس این نظریه به کار می گرفت . بنابراین از نظر برخی فقها ، مجرب ارتباط چیزي به چیز دیگر را**

**می توان شرط دانست . اعم از اینکه در متن عقدي آمده یا نیامده باشد و مقتضی استعفعالات صحیح از لفظ شرط ، قصد آن بر مطلق جاعل و اقرار است نه التزام تضمینی . قراردادي**

**که موضوع آن ایجاد تعهدي باشد عقد نامیده می شود، به عبارت دیگر، عقد اخص از قرارداد و قرارداد اعم از عقد می باشد. مضارب باید امیالی ر ا که براي نوع تجارت متعارف و**

**معمول بعد و زمان است به جا آورد، ولی اگر اعمالی را که بر طبق عرف باید به اجل رجوع کند خود شخصاً انجام دهد، مستحق اجرت آن خواهد بود. در عقد مضاربه، عامل تنها به**

**نیابت اقدام می کند و خود نیز در نتیجه ي کارها شریک است. هر چند هزینه بالا رود از سهم او نیز کاسته می شود و هر اندازه داد و ستد ها پر سودتر باشد او به میزان زیادتري**

**منتفع می شود. پس، اگر در چنین وضعی به منظور صرفه جویی کار اخیر را عهده دار شود، فرض این است که در اقدام خود قصد اجرت گرفتن از مضارب را داشت ه است و می**

**خواسته تا هر دو شریک از نتایج آن بهره مند شوند. برخی معتقد هستند تعدي و تفریط امین باعث انحلال عقد ودیعه نمی شود و بقاي عقد به معنی بقاي اذن مالک است. نظر مشهور**

**بر این است که با تعدي و تفریط صفت امانت از بین نمی رود. برخی از فقهاء با نظر مشهور مخالفت کرده اند و معتقدند که بازگشت صفت امانت به مسموع از نظر قواعد قوي تر است.**

**که اگر بین وکیل و موکل در تسلیم مالی که متعلق به موکل است اختلاف پیدا شود وکیل مدعی تسلیم و موکل منکر و وکالت هم تبري باشد به لحاظ آن که وکیل حسن است قولش**

**مقدم است ولی اگر وکالت در مقام اجرت باشد چون انجام عمل وکالت به لحاظ منفعت و مصلحت خود بوده است بر حسب متقضاي اصل و قاعده البینه علی المدعی و الیمین علی من**

**انکر قول وکیل مقدم است دسته اي از فقهاء نظرشان این است که قول موکل مقدم است ولی بر حسب قواعدي که در دست است نمی توان گفت قول موکل مطلقا مقدم است چه اگر**

**بین معین و مستعیر در تسلیم عین مغاره و یا بین موجر و مستاجره اختلاف پدید آید باید قول منکرات را مقدم بدانیم و تنها موردي که می توان گفت قول مدعی تحکیم مقدم است در**

**مال الودیعه که مدرکش اجمال است. همانگونه که در مورد تعارض دو دلیل جمع بین آنها بهتر است در مورد تعارض ظاهري دو وظیفه در مورد خاص جمع بین آنها بهتر باشد . اگر**

**شخصی به امر دیگري کاري انجام دهد، چنانچه این کار عرفاً داراي ارزش اقتصادي و بدون قصد تبرا انجام یافته باشد، آمر به اندازه ي اجرت المثل ضامن نیست مسند ضامن ،**

**قاعده احتمام است. تعهد فرعی به دو گروه تعهد شرطی و تعهد تعبی قابل تقسیم است. متعهد همان طوري که ملزم به انجام تعهد اصلی است باید تعهدات فرعی هم اگر در قرارداد**

**دارد انجام دهد و ملزم به انجام این دسته از تعهدات هم می باشد. در مورد شرط و تعهد اصلی، همانند رابطه ي تابع و ممنوع است و شرط، تابع است و تعهد اصلی، مطبع می باشد.**

**مشهور فقهاء بر این اعتقادند که اجبار و اخیار نسخ در طول یکدیگر قرار دارند و براي مشروط له ترتیبی قایل نیستند در صورت تعذر اجبار، مشروط علیه اهمال اجبار می کند . هر**

**عقدي که وفا به ممضون آن معتذر باشد، باطل است. وقتی متعاقدین و متعالین پس از انعقاد عقدي، به سببی نتواند به مفاد آن وفا کنند، آن عقد به علت تعذر و عدم امکان وفا به**

**عهد باطل نمی شود. گاهی تأخیر یا عدم اجراي تعهد مربوط به فعل متعهد له است و این بر عهده ي متعهد نیست که ثابت نماید که فعل متعهد له باعث تأخیر یا عدم انجام تعهد شده**

**است و متعهد مسئول جبران خسارت متعهد له می باشد. کودکان تا زمانی که قدرت و توانایی جنسی به حد احترام را پیدا نکرده اند از مسئولیت مبري هستند . فقدان شرایط صحت**

**همیشه داراي یک اثر و نتیجه است و به عبارت دیگر ضمانت اجراي این شرایط همیشه یکسان می باشد. فقدان شرط صحت گاهی باعث بطلان و گاهی موجب عدم عقود معامله است .**

**ارضا اشتیاق به ایجاد وقصد منشاء ایجاد امر متصور است . در پاره اي اعمال حقوقی مانند وصیت اعتبار کتابت به عنوان وسیله ي اظهار قصد صریحاً پذیرفته نشده است . ولی اعتبار**

**نوشته به صورت یک قاعده ي کلّی در فقه سنّتی دیده نمی شود. سکوت را می توان وسیله ي اظهار اراده تلقی کرد. هرگاه ایجاب کننده قبل از تحقیق قبول اهیت خود را ازدست بدهد،**

**چنانکه دیوانه یا ورشکسته شود، و یا فوت نماید، در این صورت نیز، بنا برمشهور، ایجاب از درجه اي اعتماد ساقط نخواهد شد. اشتباه در دائی ، مؤثّر در معامله است با اینکه در حقیقت**

**اراده را معلوم می کند چون که دعا امري است شخصی و متغیر که وارد قلمرو قرارداد و توافق اراده ي طرفین می گردد. نواهی و اعراض در معامله متنوع و مختلف است ؛ حتی جهت**

**معامله در طرفین قرارداد معمولاً یکسان نیست . در معامله اي که در نتیجه ي اکراه واقع می شود، قصد وجود ندارد . نظر مشهور فقهاي امامیه این است که اجازه در عقد مکروه کاشف**

**است ونسبت به گذشته اثر ندارد. حضرت امام تصورات و معاملات صغیر را هر چند در کمال تمیز باشد صحیح نمی داند هر چند اذن قبلی یا اجازه بعدي ولی خود را نداشته باشد .**

**نامقدور بودن مورد معامله هنگامی موجب بطلان قرارداد است که مطلق نباشد. فقهایی که براي نخستین بار متعرض معاملات اضراري مقصر شده اند ملامحمد نراقی و پدرش**

**می باشند. . زرارة بن اعین از یاران امام صادق در اتفاق و ضبط احادیث ، متفق علیه است. نام اصلی زراره، عبدربه و ملقب به ابوحسن، فرزند أعین بن سنسن از موالی شبان است .**

**هریز 164 روایت را بدون واسطه از طریق زراره نقل می کند. در روایات ابن اذینه از زراره در کتاب الکافی، عارضی ارسال در هیچ سندي دیده نشد که نشان از دقت و امانتداري**

**راویان و نویسندگان بعد از ابن اذینه است که روایات او را بدون سهو و اشتباه نقل یا نگرش کردند. فقط در یک روایت تعلق دیده می شود . برخی روایات متضادي در طرق رجالیان**

**ندارد و به نظر سست می رسد. اعتقادات هشام بن حکم که از یاران امام صادق است ، در روایات نقل شده از او و درباره او هویداست . نکرش در قرویات هشام بن حکم ما را با**

**اندیشه هاي او آشنا می کند. برخی اندیشه هاي منصوب به هشام بن حکم دربرخی کتب آمده است . نکته قابل توجه آن که در روایتى که صدوق آن را در توحید نقل کرده، راوى**

**به امام صادق عرض مى کند که هشام از شما روایت مى کند خداوند جسم صمدى نورى است. امام در پاسخ مى فرماید: هیچ کس از کیفیت الهى جز خود او آگاه نیست . خدا مثل**

**ندارد و سمیع و بصیر است. حس نمى شود، لمس نمى گردد، حواس او را ادراك نمى کند و چیزى بر او احاطه نمى کند، نه جسم است و نه صورت. تبیین و تفس یر ملاصدرا از تعبی ر**

**هشام، تفسیرى شاد بر مقدمات خاصى استوار است. برخی قوائد فقهی بر اساس احادیت و روایات امام صادق است . منتها در مورد برخی روایات نقل شده از امام صادق برخی آنها**

**را در مقام توصیه اخلاقی دانسته اند مثلا روایت هایی در مورد حرمت ، علاوه بر اینکه صیغۀ غیر مضارع مردد بین معناي اسم فاعلی و یا مفعولی است و احمال آن مانع از تمسک**

**به مفاد مذکور است بنابراین روایت نمی تواند مورد استناد و دلیل براي حرمت باشد. حدیث دهم الحائظ را نعمان مصري به نقل از امام صادق علیهم السلام آورده است . بنا به**

**عقیده برخی از فقیهان اسلامی، هبه طلب به مدیون، اگر چه به لفظ هبه انجام بگیرد ایقاع و در حکم ابراء محسوب می شود. گروهی دیگر با وجود این که هبه طلب را مانند ابراء**

**وسیله اي براي سقوط تعهد می دانند ؛ ولی، بر خلاف ابراء، براي آن ماهیتی قرار دادي قایل هستند. به نظر می رسد که هبه طلب، ماهیتی متفاوت از ابراء دارد؛ زیرا، ابراء همان طور**

**که برخی از فقیهان نیز گفته اند، در واقع اقساط طلب است؛ در حالی که هبه طلب، تملک آن به مدیون می باشد. بنابر این، در تحقیق آن، قبول مدیون ضروري است . عدم امکان**

**رجوع هبه از آنچه بخشیده است را نمی توان دلیل بر آن دانست که هبه طلب، ابرایی است که با لفظ هبه بیان شده است. بیشتر فقیهان امامیه، خیار شرط را در مطلق ایقات منتف ی**

**می دانند. تأثیر نسخ در ایقاعات امري محال است. در حقوق ایران نیز بنا به عقیده برخی از مؤلفان، هیچ دلیلی براي بطلان ابرایی که در آن شرط خیار شده است وجود ندارد . در**

**فقه امامیه بعضی از فقیهان، بر بلاعوض بودن ابراء تصریح کرده و معتقدند که صلح حطیطه ابراء نیست؛ بلکه، عقدي مجانی می باشد. مطابق با این نظر، چنانچه در مقابل ابراء،**

**عیوضی قرار داده شود، ابراء باطل می گردد.ولی حق شفعه عبارت است از حق تملک قهري حاصۀ فروخته شدة یک شریک به وسیله دیگر در ازاي پرداخت مثل ثمن مقرر به مشتري ،**

**به ظم شین و سکون فاء و فتح عین در اصل به معناي تقویم کردن، یاري نمودن و فزونی است، چرا که شفا ، مبیع را به ملک خویش « شفعه » اعمال حق شفعه را اخذ به شفعه گویند**

**نیز به معناي زوج است در برابر وطر به معناي تک. حق شفعه سایر اوصاف حقوق عینی را نیز داراست : « شفع » . ضمیمه می نماید، یعنی ملک خود را بواسطۀ مبیع فزونی می بخشد**

**حاوي حق تعقیب است. حق شفعه بعد از اموت شفیع به وارث یا وراث او منتقل می شود. نظر مشهور فقها، قانونگذار، و شارعان قانون مدنی بر این قرار داد که حق شفعه از طرق ارث**

**انتقال می یابد با این حال شیخ حر عامل نیز در ذیل روایت مربوط به مردود بودن ارث حق شفعه بیان داشته است، دلالت خاص اقوین از عام می باشد. حق شفعه قابل اسقاط است .**

**حق شفعه قابل تبعیض نیست. ضرر ناشی از اشاعه: شرکت در ملک باعث محدود شدن انتفاع از آن و از بین رفتن استقلال مالک در تصرف می شود اخذ به شفعه در موردي ممکن است**

**که انتقال به قصد بیع باشد. حق شفعه براي واقف علیه حتی اگر متعدد باشند وجود دارد مانند مساکین . ابن ادریص معتقد است که اگر موقوف علیه یک نفر باشد، حق شفعه براي او**

**ثابت است. در بیع خیاري مالکیت از حین عقد بیع است نه از تاریخ انقضاء خیار. شهید دوم در بیان جمله ي محقق گوید: اینکه مصنف قائل به منع شده است بدلیل عدم ثبوت ب ایع**

**است، وجوب از خریدن از او شرعا مقتضی ثبوت بیع نیست، و از همین روست که غایب بر حجت خود باقی است و اقرار ذي الید منحصرا شنیده می شود جایی که اقرار بر غیر نباشد .**

**بر خلاف هبه که در آن براي واهب به جز در موارد خاص امکان رجوع وجود دارد، در ابراء، طلبکار نمی تواند دینی را که در نتیجه ابراء از بین رفته است بار دیگر به ذمه مد یون**

**بازگرداند. به بیان دیگر، دین قسطی شده به امر معدومی می ماند که قابل اعاده نیست.حکم فوق در فقه اسلامی مورد اتفاق است و در این مورد مخالفی دیده نشده است. مدیون نیز**

**نمی تواند بعد از برائت ذمه خود، ابراء را رد کند. در این حکم تفاوتی بین این که ابراء ایقا باشد یا عقد نیست. خیار شرط، علاوه بر بیع در دیگر عقود لازم؛ اعم از معاوضی ی ا غی ر**

**معاوضی- جز نکاح و نیز بنابر مشهور، وقف- جارى مى شود. برخى، آن را در ضامن، صلح، هبه لازم، رهن و بیع صرفه جارى ندانسته اند. خیار شرط در عقود جایز و ایقاعات جارى**

**نمى شود. در خیار شرط، شرط مى تواند هم شرط فسخ باشد و هم شرط مشورت با فردى معین جهت فسخ یا امضاى معامله؛ بدین گونه که اگر اجنبى (طرف مشورت) امر به فسخ کند،**

**طرف معامله (مشورت کننده) بین فسخ و امضاى معامله مخیر باشد .بدون تردید بی توجحی به مقصدگرایی در فقه، ناتوانی در پاسخگویی به مسائل محدثه را به همراه خوهد**

**داشت برخی قوائد فقهی انتصاب به اهل بیت (ع) دارند مثل مهدورالدم بودن سالب نبی . مهدورالدم کسی است که ریختن خون او مباح و جایز است و مرتکب چنین عملی شرعا مستوجب عقاب و ختاب نمی باشد . در شریعت اسلام، خون انسان داراي طهارت ذاتی است . با زوال ایمان یا امین در معنی مقابله با حکومت اسلامی، خون فرد مباح می گردد . در**

**برخی امور این چنین نیست . مدل واقعی را ضمان المثل در نسلیات و ضمان القیمه در قیمات دانسته اند این مطلب مورد تسالم فقهاي شیعه و اهل سنّت است حتی کسانی که متعلقا**

**قائل به وجوب دفع مثل شده اند نیز در عمل ناچار به پذیرش قول مشهور خواهند بود . مثلی و قمی حقیقت شرعیه ندارند؛ بلکه اصطلاحاتی فقهی هستند . ملاك مثلیت در**

**کالاهاي مثلی، مماتله عرفی است نه عقلی .اعتباري که مانون آنها توسط عرف عام یا خاص وضع و اعتبار میگردد .**

**شرط پرداخت دستمزد اصلاح همه غلط هاي املایی و غلط هاي مفهومی و**

**تایپی و معنایی متن بالا و تایپ صحیح است\_\_**